

خلاصه و نقد کتاب  
«سرمایه در قرن بیست و یکم»  
توماس پیکتی

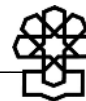
معاونت پژوهش‌های اقتصادی  
دفتر: مطالعات برنامه و بودجه

کد موضوعی: ۲۳۰  
شماره مسلسل: ۱۳۸۰۴  
مردادماه ۱۳۹۳

## به نام خدا

### فهرست مطالب

|                                                                                |    |
|--------------------------------------------------------------------------------|----|
| چکیده.....                                                                     | ۱  |
| مقدمه.....                                                                     | ۴  |
| ۱. محورهای اصلی تحلیل نابرابری (شامل نتایج و سیاستگذاری) پیکتی.....            | ۷  |
| ۱-۱. رابطه نابرابری، اصول اول و دوم سرمایه‌داری.....                           | ۷  |
| ۱-۲. نتیجه‌گیری کتاب: سرمایه‌داری قرن بیستم‌ویکم؛ سرمایه‌داری موروثی.....      | ۹  |
| ۱-۳. توصیه سیاستی کتاب؛ مالیات بر ثروت راه حل مشکل نابرابری فزاینده.....       | ۱۰ |
| ۲. نتایج عمده کتاب، نیروهای فزاینده یا کاهنده نابرابری و چارچوب نظری کتاب..... | ۱۰ |
| ۲-۱. نتایج عمده و اصلی این پژوهش.....                                          | ۱۰ |
| ۲-۲. نیروهای همگرا و نیروهای واگرا.....                                        | ۱۲ |
| ۲-۳. نیروی بنیادین واگرایی: $R > G$ .....                                      | ۱۵ |
| ۲-۴. درباره چارچوب نظری و مفهومی.....                                          | ۱۸ |
| ۳. ساختار فصول کتاب سرمایه در قرن بیستم‌ویکم.....                              | ۲۱ |
| ۴. نابرابری‌های پیکتی در ۶ نمودار.....                                         | ۲۳ |
| ۵. برخی از نقدهای کتاب سرمایه در قرن بیستم‌ویکم.....                           | ۲۸ |
| ۵-۱. تناقض در نرخ رشد صفر.....                                                 | ۲۹ |
| ۵-۲. داده‌های اشتباه.....                                                      | ۳۰ |
| ۵-۳. رابطه ریاضی حسابداری به جای اصول سرمایه‌داری.....                         | ۳۰ |
| ۵-۴. حقایق نادیده گرفته شده در مورد کارآفرینی و خلاقیت.....                    | ۳۱ |
| ۶. برخی از دیدگاه‌های موافقان کتاب سرمایه در قرن بیستم‌ویکم.....               | ۳۱ |
| ۷. مقدمه‌ای بر بررسی روابط پیکتی در اقتصاد ایران.....                          | ۴۳ |
| منابع و مآخذ.....                                                              | ۴۴ |



## خلاصه و نقد کتاب «سرمایه در قرن بیست و یکم» توماس پیکتی

### چکیده

کتاب «سرمایه در قرن بیست و یکم» توماس پیکتی، اقتصاددان فرانسوی، به ویژگی‌های نظام سرمایه‌داری در ۳۰۰ سال اخیر پرداخته و تمرکز آن بیشتر بر مسئله نابرابری بوده است. تأثیرگذاری کتاب چنان عمیق بوده است که او را با القابی چون، مارکس جدید و سوپرستار راک اقتصاددانان خطاب کرده‌اند. برخی حتی کار او را هم‌تراز تئوری سرمایه مارکس و برخی آن را مهمترین کار بعد از تئوری عمومی کینز می‌دانند.

ادعا شده است که پیکتی یک بمب عمل نکرده را با ظرافت خاصی در درون اقتصاد کلاسیک (به‌عنوان جریان غالب علم اقتصاد) کار گذاشته است. بنابر تحلیل پیکتی، نظام سرمایه‌داری در مسیر یکطرفه نابرابری فزاینده در حال حرکت است که نتیجه آن نظام سرمایه‌داری موروثی است که در آن ارزش ثروت به ارث رسیده بسیار بیشتر از ارزش تلاش و استعداد افراد است. «روبرت سولو» می‌گوید این خبر، خبر بدی است برای کشورهای دموکراتیک و برخی از جامعه‌شناسان و دانشمندان علوم سیاسی، می‌گویند که این سطح بالای نابرابری به تدریج نهادهای دموکراتیک را به سخره خواهد گرفت.

یک نتیجه مهم کتاب آن است که سرمایه‌داری در قرن بیست و یکم، سرمایه‌داری موروثی<sup>۱</sup> خواهد بود.

هسته اصلی بحث پیکتی در سه محور قابل جمع است:

۱. رابطه نابرابری،
۲. اصل اول سرمایه‌داری،
۳. اصل دوم سرمایه‌داری.

جان کلام کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم، رابطه نابرابری است که عبارت است از: «اگر نرخ بازگشت سرمایه از نرخ رشد اقتصادی بیشتر باشد نابرابری رشد می‌کند» و براساس همین رابطه نشان می‌دهد که چگونه نظام سرمایه‌داری در قرن بیست و یکم، به سمت سرمایه‌داری در قرن

۱۸ و ۱۹ در حال حرکت است که همان سرمایه‌داری موروئی است.

در رابطه با نابرابری، دو موضوع مهم وجود دارد که عبارتند از: نرخ رشد اقتصاد و نرخ بازگشت سرمایه. پیکنی از طریق آنچه اصول اول و دوم سرمایه‌داری می‌نامد، رابطه میان این دو متغیر را توضیح می‌دهد.

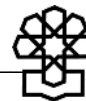
پس از اینکه در نظام سرمایه‌داری تولید نهایی کالاها و خدمات انجام گرفت و یک تولید ملی شکل گرفت. این یک بین نیروی کار و سرمایه تقسیم می‌شود. اصل اول سرمایه‌داری می‌گوید که چه سهمی از یک تولید ملی به سرمایه می‌رسد.

پیکنی نشان می‌دهد که «سهمی از تولید ملی که به سرمایه می‌رسد»، برابر است با حاصل ضرب «نرخ بازگشت سرمایه» در «نسبت سرمایه (ثروت) ملی به تولید ملی». بنابر آمارها، در کشورهای غربی، نسبت سهم سرمایه از تولید ملی حدود ۳۰ درصد، متوسط نرخ بازگشت سرمایه ۵ درصد و نسبت کل سرمایه به تولید حدود ۶۰۰ درصد است. نکته مهم آن است که درست است که ۳۰ درصد از تولید ملی عاید سرمایه‌داران می‌شود، اما سهم این عده از جمعیت بسیار اندک است (برای مثال، در سال ۲۰۱۰، حدود یک‌سوم از ثروت آمریکا و یک‌چهارم ثروت اروپا در اختیار ۱ درصد آنان بوده است) و ۷۰ درصد از تولید ملی به نیروی کاری تخصیص داده می‌شود که سهم جمعیتی حدود ۹۰ درصد و بالاتر دارند. در نتیجه این تخصیص‌ها، به تدریج نابرابری درآمدی افزایش می‌یابد. به‌طوری‌که برای مثال، همان‌گونه که در مقدمه گزارش ذکر خواهد شد، ۱۰ درصد بالای درآمدی، نزدیک به ۵۰ درصد از کل درآمد در آمریکا و نزدیک به ۳۵ درصد از درآمد در اروپا را دریافت می‌کنند و این رقم برای ۱ درصد بالای درآمدی، به‌ترتیب حدود ۲۰ درصد و ۱۱ درصد است.

اصل دوم سرمایه‌داری می‌گوید که «نسبت سرمایه به تولید» که عامل اصلی نابرابری است در بلندمدت از حاصل تقسیم متوسط نرخ پس‌انداز سالیانه به متوسط نرخ رشد حاصل می‌شود.

پیکنی در تحلیل نابرابری، دوگونه نیروی مؤثر بر نابرابری را شناسایی می‌کند که عبارتند از نیروهای واگرا و نیروهای همگرا. نیروهای همگرا، نیروهایی هستند که جامعه را به سمت برابری بیشتری سوق می‌دهند و نیروهای واگرا نیروهایی هستند که نابرابری را تشدید می‌کنند.

پیکنی بیان می‌کند که سرمایه‌گذاری در آموزش و ارتقای فناوری تولید، مهمترین عوامل همگرا و کاهنده نابرابری هستند و «ثروت و ثروت به ارث رسیده» مهمترین عوامل واگرا و افزایش‌دهنده نابرابری هستند. پیکنی تحلیل می‌کند که قدرت نیروهای واگرا بزرگ‌تر از نیروهای همگراست و در قرن ۲۱، همانند قرن ۱۸ و ۱۹، سرمایه انباشته شده (ثروت) بر سرمایه انسانی



غلبه خواهد یافت، مگر اینکه سیاستگذاری‌ها تغییر یابند. پیکنی بیان می‌کند که راهحل کاهش نابرابری یک راهحل سیاسی است و در دستور کار قرار گرفتن آن توسط دولت‌ها تعیین‌کننده خواهد بود. راهحل پیکنی برای کاهش نابرابری با عامل اصلی ایجاد نابرابری یعنی ثروت و ثروت به ارث رسیده ارتباط پیدا می‌کند. پیکنی راهکار کاهش نابرابری را در اعمال مالیات بر ثروت و ارث می‌داند. همچنین با توجه به جابجایی منابع میان کشورها، پیکنی اعمال مالیات‌های بین‌المللی (فراثر از مرزهای یک کشور) بر ثروت را راهکار کاهش نابرابری می‌داند. طبیعی است که تحقق این مسئله به مجموعه عوامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مؤثر در دو بعد ملی و بین‌المللی وابسته است.

نقدهای فراوانی بر کتاب سرمایه در قرن بیست‌ویکم وارد شده است و انتظار است که در آینده نیز تداوم یابد. در این گزارش مجموعه نقدهای وارد شده در ۴ محور زیر طبقه‌بندی شده‌اند:

۱. تناقض در نرخ رشد صفر،

۲. وجود داده‌های اشتباه،

۳. رابطه ریاضی حسابداری به جای اصول سرمایه‌داری،

۴. حقایق نادیده گرفته شده درباره کارآفرینی و خلاقیت.

تناقض در نرخ رشد صفر، نقدی است که بر اصل دوم سرمایه‌داری پیکنی وارد شده است و بیان می‌شود که در اصل دوم سرمایه‌داری اگر نرخ رشد به سمت صفر میل کند، به لحاظ ریاضی سهم نیروی کار از تولید ملی به زیر صفر میل می‌کند و این امر تناقض نهفته در الگوی پیکنی است. وجود داده‌های اشتباه، نقد دیگری است که بر کتاب وارد شده و گفته شده است که تحلیل‌های مرتبط با نابرابری، به ویژه در اروپای ۱۹۷۰ نادرست انجام شده است. در نقد سوم بیان می‌شود که اصول اول و دوم سرمایه‌داری پیکنی، اساساً یک رابطه ریاضی حسابداری هستند و قاعده سیستم سرمایه‌داری را نشان نمی‌دهند. در نهایت نقد شده است که پیکنی حقایق مرتبط با رشد و تبدیل کارآفرینان مبتنی بر دانش و تکنولوژی که در جریان اقتصادهای بازار ظهور می‌کنند را نادیده می‌گیرد. آنها بیان می‌کنند که فرآیند خلق ثروت به صورت آموزش - خلاقیت - ثروت است و نه ثروت - ارث - ثروت.

در یک نگاه کلی، کتابی که پیکنی نوشته است، به نوعی ضرورت آزمون یافته‌های اقتصاد کلاسیک در امور مرتبط با نابرابری و فقر را یادآوری می‌کند. افراد متعددی درباره این دیدگاه اظهارنظر کرده‌اند. برای مثال، طرح شده است که کتاب نشان می‌دهد که چگونه نیروهای بنیادین و پایه‌ای سرمایه‌داری تمایل دارند که به صورت اجتناب‌ناپذیری انباشت سرمایه را در بخش اندکی از جامعه متمرکز کنند. این موضوع نیز طرح بحث شده است که در بلندمدت، نابرابری اقتصادی، ناشی

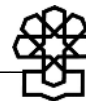
از شکاف بین کسانی که حقوق و دستمزد بیشتر می‌گیرند با کسانی که حقوق و دستمزد کمتر می‌گیرند نیست، بلکه شکاف میان کسانی که ثروت فراوان به ارث می‌برند و کسانی که ثروتی به ارث نمی‌برند شکل می‌گیرد و در نتیجه این امر، اقتصاد توسط دودمان‌های خانوادگی مدیریت خواهد شد و نه توسط افراد نخبه و باهوش. در واقع اقتصاد به تعبیر پیکتی در اکثر کشورهای دنیا در حال حرکت به سمت سرمایه‌داری موروثی است.

در همین راستا، در بسیاری از کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه این حس بین عموم مردم وجود دارد که طبقه متوسط و ضعیف در حال ضعیف‌تر شدن است و پیکتی نشان داده است که این حس، حس درستی است. او نشان داده است که از جنگ جهانی اول تا اواسط دهه ۱۹۷۰، نابرابری در دنیا در حال کاهش بوده یا بدون افزایش بوده است، اما از دهه ۱۹۷۰ دوباره نابرابری در حال افزایش است. کتاب پیکتی به نوعی بازنویسی مأموریت‌های علم اقتصاد است و او عقل متعارف دیرینه که توسط اقتصاددانی چون هایک و فریدمن حمایت می‌شد و همچنین برخی از ویژگی‌های کمتر جدلی مانند اینکه سرمایه‌داری بهترین دوست دموکراسی است را به چالش کشیده است. در نتیجه، برخی تحلیل می‌کنند که پیکتی با جریان غالب علم اقتصاد در ۶۰ سال اخیر در افتاده است که یافته‌های خود را از طریق ریاضیات به گونه‌ای رضایت‌مند، سازگار و منطقاً درست جلوه داده‌اند. بنابراین تفسیر، پیکتی نشان داده است که این مفهوم که «بازارها در شرایط بهینه قرار دارند مگر در موارد شکست بازار» حجابی است بر مسائل فوری‌تر سرمایه‌داری که در حال تولید نابرابری شتابانی است که سیاست و فرهنگ را فاسد می‌کند و جامعه را به دو گروه «ممتاز ثروتمند» و «سایرین» تقسیم می‌کند که در گروه سایرین، کارهای اساسی انسانی مانند تعلیم، تربیت، پرستاری و ... قرار دارند.

در این گزارش، همچنین مقدمه‌ای کوتاه در مورد ملزومات بررسی روابط پیکتی در ایران درج شده است. تهیه‌کنندگان گزارش امید دارند، دیدگاه اقتصاددانان و اندیشمندان علوم اجتماعی از طیف‌های مختلف در مورد بررسی روابط پیکتی در اقتصاد ایران، دریافت شده و به‌صورت گزارشی مستقل منتشر شود.

#### مقدمه

مقدمه حاضر، پیشنهاد توماس پیکتی نویسنده کتاب، برای درج در گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس است. در مکاتبات تهیه‌کنندگان گزارش با پیکتی، وی پیشنهاد کرد به جای مقدمه، خلاصه‌ای



از بخش‌های ابتدایی مقاله که اخیراً ارائه شده توسط وی و همکارش فاکوندو آلواردو<sup>۱</sup> در فروم تحقیقات اقتصادی با عنوان «سنجش درآمدهای بالا و نابرابری در خاورمیانه، محدودیت‌ها و توصیف داده‌ها در مورد مصر» درج شود:

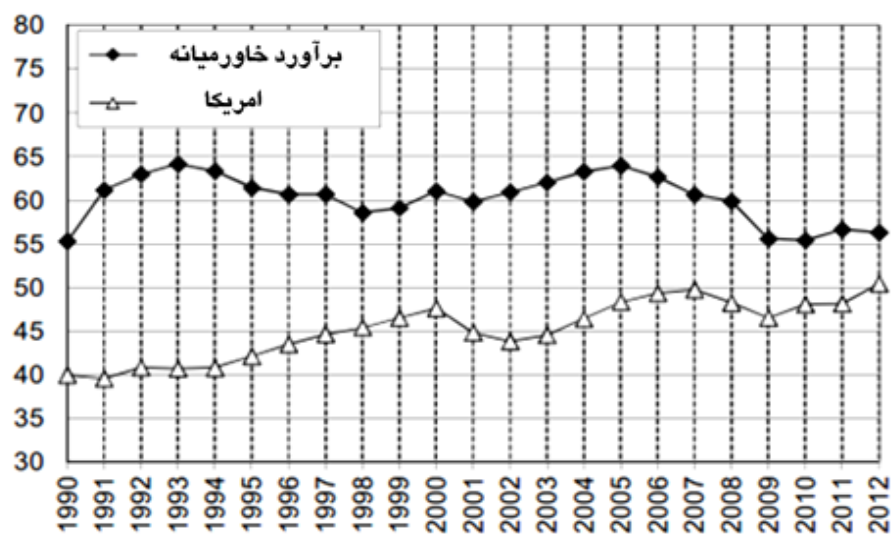
توزیع ثروت و درآمد مطمئناً یکی از موضوعات جنجالی روزگار ما در سطح جهانی است. در اهمیت این موضوع همین بس که برخی تحلیلگران معتقدند که نرخ بالای نابرابری می‌تواند یکی از دلایل برخی جنبش‌های سیاسی اخیر در خاورمیانه باشد.

دسترسی به داده‌های آماری قابل اطمینان در مورد نابرابری یکی از پیش فرض‌های لازم برای یک بحث عمومی آگاهانه در این زمینه است. داده‌های اطلاعاتی که در حال حاضر در سطح ملی در کشورهای خاورمیانه در دسترس هستند از کفایت لازم برای ایجاد و تدوین برآوردهای قابل اطمینان برخوردار نیستند و عملاً نمی‌توان براساس آنها تفاسیر قابل اطمینان ارائه کرد.

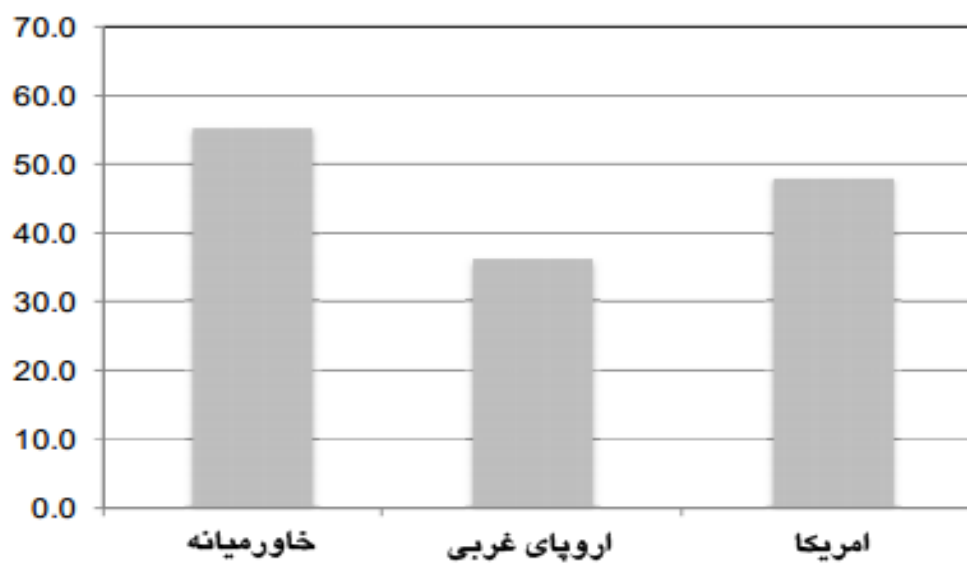
به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد، فقدان شفافیت در زمینه درآمد و ثروت که یکی از موضوعات بسیار مهم در جهان امروز است در خاورمیانه از شدت بیشتری برخوردار است.

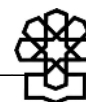
هرچند برخی از پژوهش‌ها چنین استدلال کرده‌اند که نابرابری در کشورهای خاورمیانه در مقایسه با استانداردهای جهانی چندان هم بالا نیست و نارضایتی عمومی در این زمینه، غالباً نشان‌دهنده برداشت افکار عمومی از میزان و منصفانه بودن یا نبودن نابرابری است تا واقعیت نابرابری، اما تحقیق انجام شده توسط نگارندگان نشان می‌دهد که نابرابری درآمدی در خاورمیانه به طور کلی بسیار بالاست. بنابر نتایج این تحقیق، سهم درآمدی اختصاص یافته به ۱۰ درصد بالایی، در کشورهای خاورمیانه در یک سناریوی حد وسط (برآورد نه خیلی زیاد و نه خیلی کم نابرابری) حدود ۵۵ درصد است. این رقم در ایالات متحده ۴۸ درصد، در اروپای غربی ۳۴ درصد و در آفریقای جنوبی ۵۲ درصد است. این مسئله نشان می‌دهد که نارضایتی از نابرابری جنبه صرفاً ملی ندارد و در مقایسه با نابرابری بین‌المللی نیز اتفاق می‌افتد. مقایسه وضعیت نابرابری (برای یک سناریوی برآورد حد وسط در سال ۲۰۱۰) برای خاورمیانه، اروپای غربی و آمریکا (نمودارهای ۲ و ۳) نیز همین نکته را نشان می‌دهد.

نمودار ۱. نوسانات سهم ۱۰ درصد بالای درآمدی از کل درآمد در خاورمیانه و آمریکا

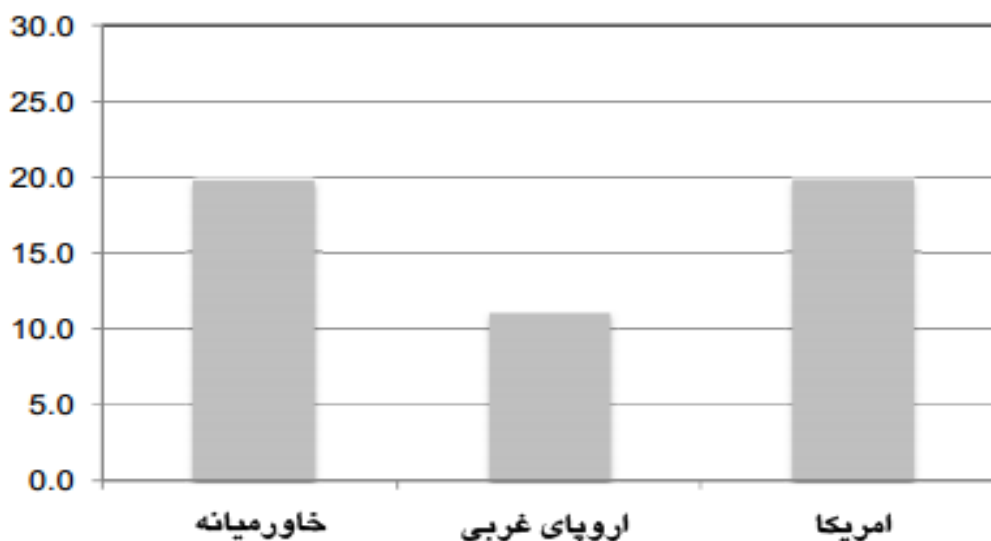


نمودار ۲. سهم ۱۰ درصد بالای درآمدی از کل درآمد در خاورمیانه، اروپای غربی و آمریکا در ۲۰۱۰





نمودار ۳. سهم ۱ درصد بالای درآمدی از کل درآمد در خاورمیانه، اروپای غربی و آمریکا در ۲۰۱۰



در هر صورت، وجود نابرابری قابل توجه در خاورمیانه و پایدار بودن این وضع و آسیب‌های مرتبط با آن، بررسی نظریات مرتبط با این مسئله ازجمله نظریه نابرابری پیکتی را قابل توجه می‌سازد. اگر مشخص شود که نابرابری درآمدی، از تسهیم پایدار نامتناسب دستاوردهای تولید ملی به نفع صاحبان ثروت در مقایسه با صاحبان نیروی کار نشئت می‌گیرد، چه‌بسا در نظرگرفتن راهکارهایی مانند مالیات بر ثروت و یا سایر راهکارهای توزیع درآمدی و ... را به گزینه قابل بررسی دولت‌ها تبدیل کند.

#### ۱. محورهای اصلی تحلیل نابرابری (شامل نتایج و سیاستگذاری) پیکتی

در این بخش به اجمال بحث اصلی کتاب سرمایه در قرن بیست‌ویکم، در سه حوزه زیر ارائه می‌شود:

- رابطه نابرابری، اصول اول و دوم سرمایه‌داری،
- نتیجه سرمایه‌داری فعلی،
- توصیه سیاستی برای جلوگیری از افزایش نابرابری.

#### ۱-۱. رابطه نابرابری، اصول اول و دوم سرمایه‌داری

کل کتاب حدود ۷۰۰ صفحه‌ای پیکتی بر یک ادعای ساده موسوم به رابطه نابرابری استوار است: «نرخ بازگشت سرمایه از نرخ رشد اقتصادی بیشتر است، بنابراین، نابرابری همواره رشد می‌کند». منظور پیکتی از سرمایه تقریباً همان ثروت است. پیکتی مدعی است، از آنجایی که نرخ

عایدی‌های ناشی از ثروت (شامل سود، سود سهام و اوراق قرضه، انواع اجاره از اجاره مستقلات تا ماشین‌آلات و بهره وام) همواره از نرخ رشد اقتصادی بیشتر است، در نتیجه، سهمی از درآمد ملی که به سرمایه تعلق می‌گیرد بیشتر از سهمی است که به نیروی کار تعلق می‌گیرد. بنابراین نابرابری به صورت سیستمی فزاینده است. پیکتی تلاش می‌کند براساس داده‌های تاریخی و نیز برخی روابط بسیار ساده ریاضی<sup>۱</sup> این ادعای خود را تقویت کند.

«این نوع از نابرابری بنیادین که پیکتی آن را به صورت  $R > G$  ارائه می‌کند نقش بسیار مهمی در این کتاب ایفا می‌کند. به یک معنا رابطه مذکور، کلیت منطق نتیجه‌گیری پیکتی را به صورت خلاصه بیان خواهد کرد. در این رابطه  $R$  نمایانگر نرخ متوسط سالیانه بازگشت سرمایه از جمله سود به صورت عادی، سود سهام، نرخ بهره، اجاره‌ها و سایر درآمدهایی که از سرمایه ناشی می‌شود و آن را می‌توان به عنوان درصدی از ارزش کل بیان کرد و  $G$  نیز در این رابطه نشان‌دهنده نرخ رشد اقتصاد است که همان افزایش سالیانه درآمد یا خروجی تولید قلمداد می‌شود». (ص ۲۵ کتاب انگلیسی):

$$R > G$$

#### - اولین قاعده بنیادین سرمایه‌داری

در این قسمت پیکتی چنین می‌گوید: «اولین قاعده بنیادین سرمایه‌داری که انباشت سرمایه را به جریان درآمد ناشی از سرمایه متصل می‌کند... «نسبت سرمایه به درآمد» (یا همان  $\beta$ ) به صورت ساده با «سهم درآمد از سرمایه مذکور در درآمد ملی» ارتباط پیدا می‌کند که آن را به صورت  $\alpha$  نشان می‌دهیم». این فرمول به قرار زیر است:

$$\alpha = R \times \beta$$

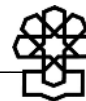
که در آن  $R$  «نرخ بازگشت سرمایه» است.

برای مثال اگر  $\beta = 600\%$  و  $R = 5\%$  باشد آن‌گاه  $\alpha = R \times \beta$  مساوی ۳۰ درصد خواهد بود. به عبارت دیگر، اگر ثروت ملی معادل ۶ سال درآمد ملی باشد و نرخ سالیانه بازگشت سرمایه نیز ۵ درصد قلمداد شود آن‌گاه سهم سرمایه از درآمد ملی حدود ۳۰ درصد خواهد بود» (ص ۵۲ متن انگلیسی).

#### - قانون دوم بنیادین سرمایه

در این قانون گفته می‌شود: «در بلندمدت «نسبت سرمایه به درآمد» (یا همان  $\beta$ ) به صورت ساده و شفاف با «نرخ پس‌اندازها» یعنی  $S$  و «نرخ رشد» یعنی  $G$  بر مبنای فرمول زیر ارتباط پیدا می‌کند».

۱. پیکتی در مقدمه کتابش که در ادامه گزارش مطالعه می‌کنید، استفاده زیاد از ریاضیات به جای تمرکز بر مفاهیم در اقتصاد را «بچگانه» می‌خواند.



$$\beta = S \div G$$

برای مثال اگر  $S=12\%$  باشد و  $G=2\%$  باشد بتا یا همان  $S$  تقسیم بر  $G$  مساوی  $600\%$  درصد خواهد شد.

به عبارت بهتر اگر یک کشور بتواند از  $12\%$  درصد درآمد ملی خود را در سال پس انداز کند و نرخ رشد درآمد ملی  $2\%$  درصد به ازای هر سال باشد آنگاه در بلندمدت نسبت سرمایه به درآمد مساوی  $600\%$  درصد خواهد بود و کشور مذکور نیز به اندازه  $6\%$  سال درآمد ملی سرمایه انباشته خواهد کرد» (ص ۱۶۶ متن انگلیسی).

به صورت خلاصه سه رابطه کلیدی در چارچوب محاسباتی و ریاضیاتی پیکتی به قرار زیر است.

- رابطه نابرابری یعنی  $R > G$

- قانون اول یا قاعده اول بنیادین سرمایه داری  $\alpha = R \times \beta$

- قانون دوم بنیادین سرمایه داری یعنی  $\beta = S \div G$

از این سه رابطه، قاعده نابرابری پیکتی بیش از سایرین توجهات را به خود جلب کرده است. پیکتی از این نکته نگران است که  $R$  یعنی بازگشت سرمایه همیشه بزرگتر از  $G$  یعنی نرخ رشد اقتصاد است. علاوه بر این معتقد است که  $R$  کم و بیش یک مقدار ثابت است که حدود  $4\%$  تا  $5\%$  درصد است و به همین دلیل چنین انتظار دارد که رشد همیشه بین  $1\%$  تا  $1/5\%$  درصد باقی بماند.

## ۱-۲. نتیجه گیری کتاب: سرمایه داری قرن بیستم و یکم؛ سرمایه داری موروثی<sup>۱</sup>

پیکتی براساس اصل فوق نتیجه می گیرد که سرمایه داری فعلی، آن گونه که گفته می شود، برابری ساز نیست. به این مفهوم که به دلیل پیشی گرفتن نرخ بازده سرمایه از نرخ رشد، همواره این قشر ثروتمند هستند که به طور خودکار، برنده مسابقه هستند. سرمایه یا ثروت، از نسلی به نسل دیگر از طریق ارث منتقل می شود و ادعای مرسوم که در یک نظام مبتنی بر بازار، طبقات اجتماعی براساس آموزش یا خلاقیت و ... می توانند به راحتی جابجا شوند، تا آن حد که فرآیند کلی نابرابری فزاینده را معکوس یا متوقف کنند، زیر سؤال است. پیکتی می پذیرد که نیروهای همگراکننده و برابری ساز، همانند آموزش و مهارت و ... به عنوان کاهنده نابرابری عمل می کنند، اما قدرت نیروهای برابری ساز (همگراکننده) در مقابل ثروت به عنوان قدرت اصلی فزاینده نابرابری (واگراکننده) راه به جایی نمی برد.

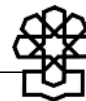
۳-۱. توصیه سیاستی کتاب؛ مالیات بر ثروت راه حل مشکل نابرابری فزاینده پیکتی براساس داده‌های تاریخی مدعی می‌شود که روند نابرابری همواره فزاینده بوده است. این روند در قرن گذشته در مواقعی، از دهه ۱۹۳۰ تا ۱۹۷۰، متوقف یا معکوس شده است. این توقف نیز نه به دلیل فرآیند خودتنظیم سرمایه‌داری (یا فرآیندهای مشابه)، بلکه براساس رویدادهای منحصر به فردی همانند جنگ جهانی یا رکود بزرگ بوده است که باعث شده از یک طرف ثروت طبقات نخبه ثروتی از بین برود و در ثانی دولت‌ها به اقدامات بازتوزیعی روی بیاورند و در نتیجه نابرابری کاهش پیدا کند. وی نتیجه می‌گیرد که در فضای فعلی که باز هم نابرابری در حال رشد است، بهترین راه حل برای این مشکل، حمله به اساس زاینده مشکل، یعنی ثروت است و این حمله نیز از طریق مالیات حداکثری بر ثروت، حتی تا ۸۰ درصد، باید صورت گیرد.

## ۲. نتایج عمده کتاب، نیروهای فزاینده یا کاهنده نابرابری و چارچوب نظری کتاب

در ابتدای کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم، توماس پیکتی در مورد نتایج کلی، انگیزه‌ها و نوع نگاه خود به اقتصاد یا مسائل مرتبط با نابرابری نکاتی را ذکر کرده است. با ملاحظه اینکه این نکات تقریباً محورهای کلی پژوهش و نتایج آن را دربرمی‌گرفتند به عنوان خلاصه کتاب از زبان نویسنده در این بخش آورده شده است. در ابتدا نتایج عمده و اصلی پژوهش ارائه شده است، سپس نیروهای همگرا و واگرا در مسئله نابرابری ارائه شده است و بعد از آن به چارچوب منظری و مفهومی کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم پرداخته شده است.

### ۲-۱. نتایج عمده و اصلی این پژوهش

سؤال اینجا این است که نتایج اصلی که به دست آورده‌ام چیست؟ اولین نتیجه اینست که باید در مورد قطعیت‌گرایی اقتصادی در زمینه نابرابری‌های ثروت و درآمد آگاهی بیشتری کسب کنیم. تاریخ توزیع ثروت همواره سیاست‌زده بوده است و نمی‌توان آن را به یک مکانیسم خالص اقتصادی تقلیل داد. به طور خاص کاهش نابرابری که در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته بین سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۵۰ اتفاق افتاد بیشتر از همه نتیجه پیامدهای جنگ و سیاست‌هایی بود که برای مقابله با شوک‌های ناشی از جنگ اتخاذ شده بود. به طور مشابه، ظهور دوباره نابرابری در ۱۹۸۰ بیش از هر چیز به تغییرات سیاستی دهه‌های گذشته خصوصاً تغییرات در زمینه مالیات‌گیری و امور مالی بستگی دارد. تاریخ نابرابری تحت تأثیر مؤلفه‌های اقتصادی، سیاسی و



اجتماعی شکل می‌گیرد و همچنین قدرت کنشگران و مؤلفه‌های مذکور نیز در کنار انتخاب‌های جمعی این نتیجه را رقم می‌زند. پس به عبارت بهتر می‌توان گفت که نابرابری محصول مشترک همه کنشگرها به صورت ترکیبی با همدیگر است.

نتیجه‌گیری دوم که در قلب و کانون این کتاب قرار دارد این است که پویایی توزیع ثروت نشان‌دهنده مکانیسم‌های قدرتمندی است که به سمت واگرایی و همگرایی میل می‌کنند. علاوه بر این، هیچ‌گونه فرآیند طبیعی و فی‌البداهه‌ای برای پیشگیری از نیروهای بی‌ثبات که اقتصاد ما را در برمی‌گیرد وجود ندارد.

بیایید ابتدا مکانیسم‌های همگرا را مورد بررسی قرار دهیم که همگی تلاش می‌کنند نابرابری‌ها را کاهش داده و آنها را کوچک‌تر کنند. مهمترین نیروهای موجود برای همگرایی، توزیع دانش و سرمایه‌گذاری در حوزه‌های آموزش و مهارت‌ورزی می‌باشند. قاعده عرضه و تقاضا و همچنین تحرک سرمایه و نیروی کار که شکل دیگر این قانون است همواره می‌تواند به سمت همگرایی میل کند، اما تأثیر این قاعده اقتصادی کمتر از تأثیری است که توزیع دانش و مهارت دارد و همواره نیز از ابهام و تناقض برخوردار است. دانش و مهارت و توزیع آن، کلید رسیدن به رشد و بهره‌وری و کاهش نابرابری، هم در درون جوامع و هم میان آنهاست. در حال حاضر، شاهد کارکرد این فرآیند در چند کشور سابقاً فقیر هستیم که در رأس آنها چین قرار دارد. این اقتصادهای در حال ظهور در فرآیند قرار گرفته‌اند که به زودی به اقتصادهای پیشرفته خواهند رسید. با به کارگیری و اتخاذ سیاست‌های تولیدی که در کشورهای ثروتمند در جریان بوده و به دست آوردن مهارت‌هایی قابل رقابت با آن کشورها، کشورهای کمتر توسعه یافته توانسته‌اند جهش خوبی را در بهره‌وری داشته و در آمد ملی خود را افزایش دهند. همگرایی در حوزه فناوری نیز ممکن است گاهی تحت تأثیر مرزهای تجارت آزاد قرار بگیرد. اما این فرآیند، اساساً کار توزیع دانش و معلومات را انجام می‌دهد که یک منفعت عمومی دارد و نمی‌توان آن را یک فرآیند بازار دانست.

در این چارچوب کاملاً نظری، نیروهای دیگری که جامعه را به سمت برابری بیشتر سوق می‌دهد ممکن است وجود داشته باشد. برای مثال ممکن است چنین فرض کنیم که فناوری‌های تولیدی در گذر زمان نیازمند مهارت‌های بیشتر در کارگران هستند، به این ترتیب که سهم کارگران از در آمد نیز افزایش پیدا کرده و سهم سرمایه کاهش پیدا می‌کند. ممکن است برخی این شرایط را فرضیه سرمایه انسانی در حال رشد بدانند. به عبارت بهتر، پیشرفت منطق‌گرایی در فناوری می‌تواند به صورت خودکار به پیروزی سرمایه انسانی بر سرمایه مالی و املاک و همچنین غلبه مدیران قابل بر سرمایه‌داران فربه و مهارت بر خودگرایی منجر شود. نابرابری‌ها

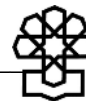
به همین دلیل می‌توانند بیشتر براساس شایستگی تقسیم شوند و کمتر حالتی ساکن داشته باشند. منطق اقتصادی در این حالت، به منطق دموکراسی نیز منجر می‌شود.

یکی دیگر از عقاید خوشبینانه که وجود دارد و در حال حاضر نیز بسیاری به آن معتقدند، ایده جنگ و نزاع طبقه‌ای است که به‌صورت خودکار و به‌دلیل افزایش اخیر در نرخ امید به زندگی به جنگ نسلی نیز منجر شود. اگر بخواهیم اینها را جدا از هم قرار دهیم، واقعیت و حقیقت زیستی غیرقابل گریز می‌تواند به این معنا باشد که انباشت و توزیع ثروت دیگر به جنگ و تضاد میان سلسله‌ها و رانتخواران و صاحبان قدرت بستگی نخواهد داشت. منطق حاکم در اینجا پس‌انداز کردن در گذر چرخه زندگی است. به عبارت بهتر، مردم وقتی ثروت انباشته می‌کنند که جوان هستند تا بتوانند برای دوران پیری خود رفاهی را فراهم کنند. پیشرفت‌های علم پزشکی در کنار شرایط بهبود یافته زندگی توانسته است عصاره سرمایه را دچار نوعی تغییر ماهوی کند.

متأسفانه این دو عقیده خوشبینانه یعنی فرضیه سرمایه انسانی و جایگزین شدن تعارض نسلی با جنگ طبقه‌ای بسیار توهم‌آمیز و خیالی هستند. تغییرات از این نوع، به لحاظ منطقی ممکن هستند و تاحدودی نیز واقعی می‌نمایند، اما تأثیر آنها بسیار کمتر از آنی است که ما تصور می‌کنیم. شواهد کمی وجود دارد که سهم کارگران در درآمد ملی به‌صورت چشمگیر در گذر زمان افزایش پیدا کند و به عبارت بهتر، سرمایه غیرانسانی هنوز نیز حکومت خود را در قرن ۲۱ مانند قرن ۱۸ و ۱۹ ادامه می‌دهد و هیچ دلیلی نیز وجود ندارد که در آینده بدتر از این نشود. در حال حاضر، مانند گذشته، نابرابری‌های ثروت اساساً در درون طبقات سنی وجود دارد و ثروت به ارث رسیده هنوز نیز نقشی قاطع و تعیین‌کننده در ابتدای قرن ۲۰ مانند دوران قدیم ایفا می‌کند. در یک دوره طولانی‌تر، نیروی اصلی و در خدمت برابری، عمدتاً همان توزیع علم و دانش بوده است.

## ۲-۲. نیروهای همگرا و نیروهای واگرا

واقعیت اصلی این است که میزان کارآیی یک نیرو در توزیع علم و دانش، خصوصاً در افزایش همگرایی میان کشورها، چندان اهمیت ندارد. زیرا این نیرو غالباً تحت‌الشعاع نیروهای قدرتمندتری قرار می‌گیرد که در جهت مقابل آن هستند و جامعه را به سمت نابرابری بیشتر سوق می‌دهند. مشخص است که فقدان سرمایه‌گذاری مناسب در برنامه‌های آموزشی می‌تواند تمام گروه‌های اجتماعی را از منافع رشد اقتصادی محروم کند. رشد می‌تواند در برخی از گروه‌ها تأثیر منفی بگذارد درحالی که به برخی دیگر منفعی را ارائه دهد. برای این قضیه می‌توانید به جابجایی اخیر کارگران در کشورها و اقتصادهای بزرگ با کارگران در چین به‌عنوان یک شاهد مثال مراجعه کنید.



به‌طور خلاصه، نیروی اصلی برای همگرایی یعنی توزیع دانش تاحدود کمی حالت طبیعی و فی‌البداهه دارد و تاحدود زیادی به سیاست‌های آموزشی، دسترسی به آموزش و کسب مهارت‌ها و مؤسسات و سازمان‌های مختلف با آن بستگی خواهد داشت.

نگارنده تلاش می‌کند توجه بیشتری را در این مطالعه به نیروهای نگران‌کننده خاص در واگرایی معطوف کند. خصوصاً نگرانی‌هایی که از قِبل آنها در جهانی به‌وجود می‌آید که سرمایه‌گذاری در حوزه مهارت‌ها وجود دارد و همه شرایط بهینه بازار نیز تحقق پیدا کرده است. اما باید پرسید این نیروهای واگرا چه هستند.

نخست کسانی که درآمد بهتری دارند می‌توانند به‌سرعت خود را با یک حاشیه بسیار بزرگ از دیگران جدا کنند، اگرچه امروز این مشکل تاحدودی بومی و منطقه‌ای است. نکته مهم‌تر اینکه، مجموعه‌ای از نیروهای واگرایی در فرآیند انباشت و تمرکز ثروت وجود دارند که وقتی بیشتر نمود پیدا می‌کنند که رشد ضعیف است و بازگشت سرمایه بالاست. این فرآیند دوم بسیار بیشتر از فرآیند اول در اقتصاد ایجاد بی‌ثباتی می‌کند و بدون شک، نشان‌دهنده تهدیدی اساسی در توزیع عادلانه ثروت در بلندمدت خواهد بود.

برای اینکه خیلی زودتر به اصل موضوع برسیم در نمودارهای ۴ و ۵، دو الگوی اصلی مرتبط با این مسئله نشان داده شده است. هر نمودار نشان‌دهنده اهمیت یکی از این فرآیندهای واگراست. هر دو نمودار منحنی‌های U شکل را نشان می‌دهد که مدت زمان کاهش نابرابری و سپس افزایش آن است. ممکن است برخی چنین گمان کنند که واقعیت‌هایی که این دو نمودار به نمایش می‌گذارند یکسان هستند، اما چنین نیست. پدیده‌ای که در زیرساخت این منحنی‌های مختلف وجود دارد کاملاً از هم متفاوت بوده و متضمن فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جداگانه و متمایزی هستند. علاوه‌بر این، نمودار ۴، نشان‌دهنده نابرابری درآمدی در ایالات متحده است، درحالی که نمودار ۵ نسبت سرمایه به درآمد را در برخی از کشورهای اروپایی نشان می‌دهد که البته ژاپن نیز وضعیت مشابهی دارد. پرواضح است که دو نیروی واگرایی در قرن ۲۱ در کنار همدیگر قرار خواهد گرفت. این مسئله البته تاحدودی قبلاً اتفاق افتاده و کم‌کم به یک پدیده جهانی تبدیل می‌شود و نهایتاً می‌تواند به سطوحی از نابرابری بیانجامد که هیچ وقت قبلاً دیده نشده و یک ساختار رادیکال جدید از نابرابری را به نمایش بگذارد. با این حال، این الگوهای بسیار مشخص، دو پدیده زیرساختی متمایز را به نمایش می‌گذارد.

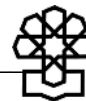
منحنی آمریکا که در نمودار ۴ نشان داده شده، سهم دهک بالایی جامعه از درآمدهای ملی آمریکا را از سال ۱۹۱۰ تا ۲۰۱۰ به نمایش می‌گذارد. این نمودار چیزی جز امتداد سری تاریخی

کوزنتس که در دوره ۱۹۱۳ تا ۱۹۴۸ ارائه کرد نیست. دهک بالایی در آن دوران ۴۵ تا ۵۰ درصد درآمد ملی را در سال‌های ۱۹۱۰ تا دهه ۱۹۲۰ به خود اختصاص می‌دادند که این سهم در اواخر دهه ۱۹۴۰ به ۳۰ تا ۳۵ درصد رسید. نابرابری سپس در آن سطح از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ باقی ماند. اما بعد از آن شاهد نوعی افزایش سریع در نابرابری در دهه ۱۹۸۰ تا سال ۲۰۰۰ هستیم که در آن به نقطه‌ای برگشته‌ایم که دهک بالایی ۴۵ تا ۵۰ درصد درآمد ملی را به خود اختصاص می‌دهد. ارتفاع و بسامد این تغییر حالتی چشمگیر دارد و باید پرسید که این روند تا کجا ادامه پیدا خواهد کرد؟

نمودار ۴. سهم ۱۰ درصد بالاتر درآمدی از کل درآمد ملی (درصد) از ۱۹۱۰ تا ۲۰۱۰



نگارنده در ادامه نشان می‌دهد که این افزایش چشمگیر در نابرابری نشان‌دهنده یک انفجار بی‌سابقه درآمدهای انباشته از سرمایه کار و جداسازی مدیران ارشد شرکت‌ها از سایر جمعیت است. یک توضیح محتمل برای این واقعه این است که مهارت‌ها و بهره‌وری این مدیران ارشد در رابطه با سایر کارگران به شدت افزایش پیدا کرده است. توصیف دیگر که برای نگارنده از اعتبار بیشتری برخوردار است و سازگاری بیشتری با شواهد و مدارک دارد این است که این مدیران ارشد، قدرت اعمال و اجرای خواسته‌های خود را دارند و پرداخت‌هایی را که برای خود در نظر می‌گیرند به راحتی محقق می‌شود و در برخی از موارد، هیچ‌گونه محدودیتی وجود ندارد و بسیاری از این موارد، این نوع درآمد با بهره‌وری شخصی آنها هیچ ارتباطی نداشته که در هر دو صورت، امکان برآورد آن در یک سازمان بزرگ وجود نخواهد داشت. این پدیده غالباً در ایالات متحده و تا حدود کمتری در انگلیس مشاهده شده است و می‌توان آن را در قالب تاریخ هنجارهای مالی و



اجتماعی در این دو کشور در قرن گذشته شرح داد و توصیف کرد. تمایل مذکور در سایر کشورهای ثروتمند نظیر ژاپن، آلمان، فرانسه و سایر دول اروپایی و قاره‌ای کمتر مشاهده شده است. اما این روند تقریباً جهت مشابهی در این کشورها دارد. نمی‌توان با جرئت گفت که پدیده مذکور در کشورهای دیگر نیز دارای ابعادی مشابه ایالات متحده خواهد شد مگر اینکه این مسئله را در معرض یک تجزیه و تحلیل دقیق قرار دهیم که متأسفانه این کار با توجه به محدودیت‌های موجود در زمینه داده‌ها و اطلاعات، کار ساده‌ای نیست.

### ۲-۳. نیروی بنیادین واگرایی: $R > G$

نابرابری بنیادین که نگارنده آن را به صورت  $R > G$  می‌نویسد نقش بسیار مهمی در این کتاب ایفا می‌کند. به عبارت بهتر، این نابرابری خلاصه‌ای از منطق کلی نتیجه‌گیری‌های نگارنده را به نمایش می‌گذارد. در این رابطه  $R$  نشان‌دهنده نرخ میانگین سالیانه بازگشت سرمایه از قبیل سود، سود سرمایه، نرخ بهره، اجاره‌ها و سایر درآمدهایی که از سرمایه ناشی می‌شود و به عنوان درصدی از ارزش کل نشان داده می‌شود و  $G$  نیز نمایانگر نرخ رشد اقتصاد است که همان افزایش سالیانه در درآمد یا خروجی تولید است.

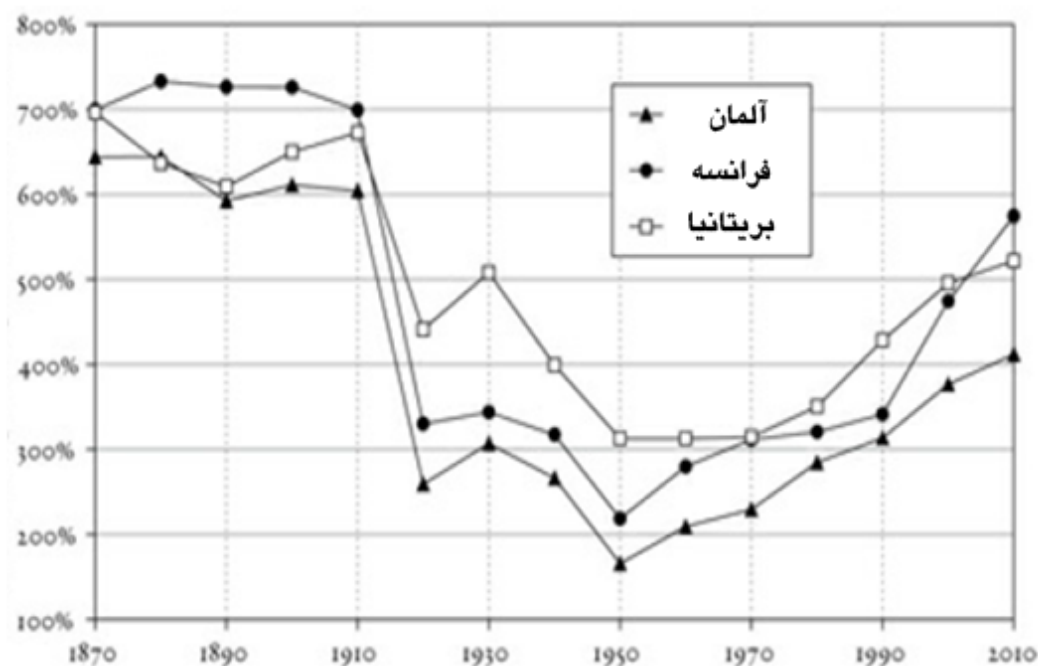
الگوی دوم که در نمودار ۵ مشاهده می‌کنید نوعی مکانیسم واگرایی را به نمایش می‌گذارد که در برخی جهات ساده‌تر بوده و از شفافیت بالاتری برخوردار است و می‌تواند تأثیر بیشتری بر بلندمدت بر روند تکمیل رشد توزیع ثروت بگذارد. نمودار ۵ نشان‌دهنده ارزش کل ثروت خصوصی (در املاک، دارایی‌های مالی، سرمایه‌های حرفه‌ای و خالص استقراض) در انگلیس، فرانسه و آلمان است که آن را در دوره زمانی ۱۸۷۰ تا ۲۰۱۰ نمایش می‌دهیم. توجه کنید که پیش از هر چیز، سطح بسیار بالای ثروت خصوصی در اروپا در اواخر قرن نوزدهم، معادل ۶ یا ۷ سال درآمد ملی بوده است که به نوبه خود رقم بزرگی است. این ثروت سپس در پاسخ به شوک‌های به وجود آمده در ۱۹۱۴ تا ۴۵ درصد کاهش پیدا کرد و نسبت سرمایه به درآمد به حدود ۲ یا ۳ درصد رسید. سپس شاهد یک رشد ثابت از ۱۹۵۰ به بعد هستیم. رشدی که چنان سریع و تند اتفاق افتاده که سرمایه‌های خصوصی در ابتدای قرن ۲۱ در حالت بازگشت به رقم معادل ۵ یا ۶ سال درآمد ملی در انگلیس و فرانسه هستند (ثروت خصوصی در آلمان که از سطوح پایین‌تری شروع شد هنوز نیز در سطوح پایین‌تری قرار دارد، اما جریان رو به رشد آن نیز کاملاً مشاهده می‌شود).

این منحنی  $U$  شکل نشان‌دهنده یک تغییر و تحول حیاتی و مهم است که در پژوهش حاضر بسیار اهمیت دارد. به طور خاص، نگارنده نشان می‌دهد که بازگشت نسبت‌های بالای سرمایه به

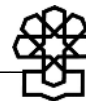
درآمد در طول دهه‌های گذشته می‌تواند تا حدود زیادی با بازگشت نظام رشد نسبتاً اندک توصیف شود. در اقتصادهای دارای رشد اندک، ثروت‌های گذشته از اهمیت بسیار فوق‌العاده‌ای برخوردار می‌شود زیرا این ثروت، شاهد روند پس‌انداز اندکی است و پس‌اندازهای جدید در آن کند اتفاق می‌افتد. به همین دلیل، ثروت از این پس‌اندازها کمتر تأثیر می‌پذیرد.

اگر نرخ بازگشت سرمایه بالاتر از نرخ رشد در یک دوره زمانی تعمیم یافته باشد که این دوره زمانی همان دوره‌ای است که نرخ رشد در آن پایین است آن‌گاه ریسک واگرایی در توزیع ثروت بسیار بالا خواهد بود.

نمودار ۵. نسبت ارزش بازاری سرمایه خصوصی به درآمد ملی در آلمان، فرانسه و انگلیس  
از ۱۸۷۰ تا ۲۰۱۰ (درصد)



وقتی نرخ بازگشت سرمایه از نرخ رشد در اقتصاد به‌صورت چشمگیر بالاتر می‌رود، همان‌طور که در بسیاری از برهه‌های تاریخ تا ابتدای قرن نوزدهم و همچنین در قرن بیستم اتفاق افتاد، آن‌گاه رشد ثروت به‌صورت ذاتی بالاتر از درآمد و خروجی تولید خواهد بود. به عبارت بهتر، افراد با ثروت موروثی تنها نیازمندند بخش کوچکی از درآمدهای خود را از سرمایه پس‌انداز کنند و شاهد این خواهند بود که سرمایه مذکور رشد سریع‌تری نسبت به اقتصاد به‌صورت کلی دارد. در این شرایط، آنچه اجتناب‌ناپذیر است اینکه ثروت موروثی بر ثروت به‌دست آمده از دوره کاری یک نیروی کار در عمر وی غالب خواهد شد و این غلبه نیز با حاشیه بالایی اتفاق می‌افتد و تمرکز



سرمایه نیز سطوح بسیار بالایی را تجربه خواهد کرد. یعنی سطوحی که به هیچ وجه قابل رقابت با ارزش‌های شایسته‌سالاری و اصول عدالت اجتماعی در جوامع دموکراتیک مدرن نخواهند بود.

آنچه مهمتر است اینکه این نیروی پایه در زمینه واگرایی می‌تواند توسط مکانیسم‌های دیگر تقویت شود. برای مثال، نرخ پس‌اندازها می‌تواند با ثروت افزایش پیدا کند، یا از آن مهمتر اینکه نرخ مؤثر میانگین بازگشت سرمایه ممکن است وقتی سرمایه اولیه اشخاص بالاتر است بیشتر شود. این واقعیت که بازگشت سرمایه قابل پیش‌بینی نیست و روندی اتفاقی دارد و می‌توان ثروت را از طرق مختلف بهبود داد خود نوعی چالش برای الگوی شایسته‌سالاری به حساب می‌آید. نکته آخر اینکه همه این مؤلفه‌ها می‌توانند تحت تأثیر اصل کمبود ریکاردویی قرار بگیرند و تشدید شوند. به عبارت بهتر، قیمت بالاتر املاک یا انرژی می‌تواند به واگرایی ساختاری منجر شود.

خلاصه مطلب اینکه فرآیندی که از طریق آن ثروت انباشته و توزیع می‌شود دارای نیروهای قدرتمندی است که آن را به سمت واگرایی سوق می‌دهد، یا سطوح بالاتر و شدیدی از نابرابری را به وجود می‌آورد. نیروهای همگرایی نیز وجود دارند و در برخی از کشورها در برخی از مقاطع زمانی ممکن است این نیروهای همگرا غلبه پیدا کنند، اما نیروهای واگرایی می‌توانند در هر نقطه زمانی دست بالاتر را در اختیار داشته باشند، همان چیزی که در حال حاضر اتفاق می‌افتد و در ابتدای قرن بیستم شاهد آن هستیم. کاهش احتمالی نرخ رشد هم در جمعیت و هم در اقتصاد در دهه‌های پیش رو این روند را نگران‌کننده‌تر می‌کند.

نتیجه‌گیری‌های نگارنده در مقایسه با اصول مارکسی انباشت بی‌نهایت و واگرایی جاودانه از جنبه‌های هشدارگونه کمتری برخوردار است؛ (چه اینکه نظریه مارکس اساساً بر یک فرضیه خشک از رشد صفر تولید در یک دوره بلندمدت متکی است) در الگویی که نگارنده پیشنهاد می‌کند، واگرایی جاودانه و همیشگی نیست و تنها یکی از جهت‌های احتمالی است که در آینده در توزیع ثروت ممکن است اتفاق بیافتد. اما احتمالات مذکور به هیچ وجه خوشحال‌کننده نیستند. به خصوص اینکه باید توجه داشته باشیم که رابطه بنیادین  $R > G$  در زمینه نابرابری که اصلی‌ترین نیروی واگرا در نظریه نگارنده است هیچ ارتباطی با نقایص موجود در بازار ندارد. بلکه درست برعکس، هرچه بازار سرمایه کامل‌تر و جامع‌تر باشد (یعنی از نظر اقتصادی) احتمال اینکه بازگشت سرمایه بالاتر از رشد شود بیشتر است. این احتمال نیز وجود دارد که سازمان‌های دولتی و سیاست‌هایی را تصور کنید که بتوانند آثار این منطق غیرقابل درک را مورد مقابله قرار دهند. برای مثال، اعمال نوعی مالیات جهانی به صورت پیشرو بر سرمایه می‌تواند یکی از این مکانیسم‌ها باشد. اما ایجاد چنین سازمان‌ها و سیاست‌هایی نیازمند سطح بالایی از

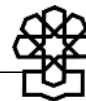
هماهنگی‌های بین‌المللی است و متأسفانه احتمال اینکه پاسخ واقعی به این مشکل در سطح بین‌المللی و همچنین ملی داده شود بسیار انتظار نابجایی است و کمتر ممکن است اتفاق بیافتد.

#### ۴-۲. درباره چارچوب نظری و مفهومی

قبل از اینکه جلوتر برویم بهتر است کمی هم به چارچوب نظری و مفهومی این پژوهش و همچنین منابع فکری و نظری آن نگاهی بیاندازیم، چارچوبی که عملاً منجر به نگاشتن این کتاب شد. نگارنده به نسلی تعلق دارد که در سال ۱۹۸۹ به ۱۸ سالگی رسیده است. این سال دومین سده سالگرد انقلاب فرانسه بود و همچنین سالی بود که در آن دیوار برلین فرو ریخت. نگارنده به نسلی تعلق دارد که همواره به اخبار فروپاشی دیکتاتورهای کمونیسم عادت کرده بود و هیچ وقت احساس نوستالوژی و هم‌ذات‌پنداری با این رژیم‌ها در اتحاد جماهیر شوروی نداشته است. به عبارت بهتر، من برای تمام عمرم در برابر سخن‌سرایی‌ها و گفتمان‌های ضد سرمایه‌داری واکسینه شدم. گفتمان‌هایی که بعضی از آنها شکست‌ها و ناکامی‌های تاریخ کمونیسم را نادیده می‌گرفتند و بسیاری از آنها نیز از مبانی نظری مورد نیاز برای عبور از آن فاصله گرفتند. نگارنده هیچ علاقه‌ای به محکوم کردن نابرابری یا خود سرمایه‌داری به صورت فی‌نفسه ندارد؛ خصوصاً از آنجایی که نابرابری‌های اجتماعی تا زمانی که توجیه می‌شوند به خودی خود مشکل نیستند. به عبارت بهتر، بر مبنای وضع موجود شکل گرفتند و ماده (۱) بیانیه حقوق بشر در سال ۱۹۸۹ نیز آن را تأیید می‌کند. اگرچه این تعریف از عدالت اجتماعی دقیق نیست، اما اغواکننده است و در دل تاریخ ریشه دارد. پس بگذارید فعلاً آن را قبول کنیم. در مقابل، نگارنده علاقه زیادی به بحث در مورد بهترین راه برای سازماندهی جامعه و بهترین و مناسب‌ترین نهادها و سیاست‌ها برای رسیدن به یک نظام اجتماعی متعادل و عدالت‌مند دارد. علاوه بر این، من مایلم عدالت را به صورت مؤثر و با بازدهی بالا و تحت زعامت قانون محقق شده ببینم؛ عدالتی که بتواند برای همه شمولیت داشته باشد و از شرایط قابل درک جهانی تحت یک فضای دمکراتیک بهره‌مند شود.

باید این نکته را نیز اضافه کنم که من رویای آمریکایی را نیز در سن ۲۳ سالگی و هنگام استخدام در یک دانشگاه در نزدیکی بوستون<sup>۱</sup> تجربه کردم، آن هم بعد از به اتمام رساندن دوره تحصیلات دکتری. این تجربه برای من بسیار مؤثر واقع شد. این اولین باری بود که من قدم به خاک ایالات متحده آمریکا می‌گذاشتم و برای من بسیار دلچسب بود که کارم به رسمیت شناخته می‌شود. آنجا کشوری بود که می‌دانست چگونه باید صاحبان مهارت را به خود جلب کند؛ خصوصاً وقتی که

۱. دانشگاه مذکور MIT بوده است.



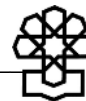
به آنها نیاز دارد. علاوه بر این، به این درک نیز خیلی سریع رسیدم که می‌خواستم به فرانسه و اروپا برگردم. آن هم وقتی که تنها ۲۵ سال داشتم. از آنموقع به بعد هیچ وقت پاریس را ترک نکردم مگر برای چند سفر کوتاه. یکی از دلایل من برای این انتخاب، تأثیر خود را بر این کتاب گذاشته است. به عبارت بهتر، دلیل مذکور این است که هیچ وقت کار به عنوان یک اقتصاددان در آمریکا را خوشحال کننده و متقاعدکننده ندیدم. مطمئنم که تمام افرادی که در آنجا حضور داشتند بسیار باهوش بودند و هنوز نیز از آن دوره زمانی، رفقای زیادی دارم، اما چیز غریبی که اتفاق افتاد این بود که آگاهی‌های من از این واقعیت که هیچ چیز در مورد اقتصاد جهانی نمی‌دانم افزایش پیدا کرده بود. نظریات من تنها شامل برخی نظریات ریاضیاتی انتزاعی می‌شد و هیچ گونه جنبه حرفه‌ای و کاری در آن وجود نداشت و خیلی زود فهمیدم تلاش خاصی برای جمع‌آوری اطلاعات تاریخی در مورد فرآیندهای نابرابری از زمان کوزنتس انجام نشده است و حرفه اقتصاددان‌ها نیز صرفاً محدود به نوعی نتایج نظری شده بود بدون اینکه بدانند واقعیت‌های مورد نیاز چه هستند و در چه موردی باید بیشتر کار کنند. پس انتظار داشتم که به نقطه‌ای برسم که بتوانم از این ظرفیت‌ها استفاده کنم. وقتی به فرانسه برگشتم تلاش کردم اطلاعات مفقود را دوباره پیدا کنم.

برای اینکه راحت‌تر صحبت کنم باید بگویم حوزه کاری علم اقتصاد باید از علایق و اشتیاقات بچگانه خود برای ریاضیات و محاسبات و ایجاد نظریات خالص و حدس و گمان‌های ایدئولوژی فاصله بگیرد و خود را معطوف به نوعی پژوهش تاریخی کند و همکاری بیشتری با سایر علوم اجتماعی داشته باشد. اقتصاددان‌ها، بیش از اندازه با مسائل ریاضیاتی درگیر شده‌اند و علایق خود را به آنها معطوف کرده‌اند. این عشق و علاقه بیش از حد به ریاضیات، راهی ساده برای به دست آوردن جلوه دانشمندانه است، آن هم بدون اینکه پاسخ مناسبی برای سؤالات پیچیده موجود در جهان حاضر خود داشته باشیم. یک مزیت بسیار خوب برای یک اقتصاددان در جامعه آکادمیک فرانسه نیز این است که در اینجا اقتصاددان‌ها از احترام خیلی بالایی در جامعه علمی فکری - و نه نخبگان مالی و سیاسی - برخوردار هستند. لذا تلاش آنها برای جذب نظر حوزه‌های دیگر و کسب مشروعیت علمی بالاتر که واقعاً تلاش مذبوحی است از بین می‌رود. این یکی از نکته‌های ویژه حوزه کاری من و همچنین علوم اجتماعی به صورت کلی است. به عبارت بهتر، یک دانشمند در این زمینه از نقطه اول شروع می‌کند و فکر می‌کند که می‌تواند پیشرفت بزرگی را انجام دهد. در فرانسه اقتصاددان‌ها بیشتر علاقه دارند که تاریخ‌دان‌ها و مورخین و دانشمندان علوم اجتماعی را متقاعد کنند و همچنین افرادی خارج از جامعه آکادمیک و به آنها بقبولانند که کاری که آنها انجام می‌دهند قابل توجه است. اگرچه هیچ وقت در این کار موفق نیستند! به هر حال

هدف اصلی من وقتی در بستون تدریس می‌کردم این بود که به دانشکده علوم اجتماعی در فرانسه برگردم؛ دانشکده‌ای که در آن بزرگانی چون لوسیافاوره، فرنان برودل، کلود لوی اشتراوس، پیر بوردیو، فرانسیس اریتییه و موریس گودلیه جزء بزرگان آن قلمداد می‌شوند. شاید برخی فکر کنند من در نگاه خود به علوم اجتماعی تاحدودی ملی گرا هستم. احتمالاً تمجید و تحسین من از این اساتید دانشگاه بیش از کسانی چون رابرت سولو یا حتی سیمون کوزنتس است، اگرچه از این واقعیت نیز شکایت دارم که علوم اجتماعی تا حدود زیادی به مسئله توزیع ثروت و مسائل موجود در حوزه طبقات اجتماعی از سال ۱۹۷۰ به بعد بی‌توجه یا کم‌توجه شده است. قبل از آن تاریخ، آمار و ارقام در مورد درآمد، دستمزدها، قیمت‌ها و همچنین ثروت نقش مهمی در تحقیقات تاریخی و جامعه‌شناسی ایفا می‌کرد. در هر حال، امیدوارم که هم دانشمندان علوم اجتماعی و هم آماتورها در هر حوزه‌ای بتوانند نکات جذابی را در کتاب حاضر پیدا کنند؛ خصوصاً آن دسته از افرادی که ادعا می‌کنند چیزی در مورد اقتصاد نمی‌دانند، اما عقاید بسیار محکمی در مورد نابرابری درآمد و ثروت در ذهنشان دارند.

واقعیت این است که اقتصاد هیچ وقت نباید خود را از سایر علوم اجتماعی جدا می‌ساخت و امروزه نیز این علم فقط در ارتباط با دیگر علوم رشد می‌کند. علوم اجتماعی به‌صورت جمعی وقتی خود را فدای بحث‌های بی‌مورد و احمقانه درون حوزه‌ای می‌کنند، عملاً وقت خود را هدر می‌دهند. وظیفه اصلی ما این است که در درک خود از سازوکارهای تاریخی توزیع ثروت و ساختار طبقات اجتماعی پیشرفت کنیم و صراحتاً باید رویکردی عملگرا داشته و از متدها و روش‌های مورخین، جامعه‌شناسان و دانشمندان علوم سیاسی در کنار اقتصاددانان استفاده کنیم. نقطه آغاز و عزیمت ما باید پرداختن به سؤالات بنیادین باشد و برای یافتن پاسخ آنها تلاش کنیم. مباحث درون‌حوزه‌ای و جنگ‌های اینچینی یا هیچ اهمیتی ندارند یا از اهمیت کمی برخوردارند. به اعتقاد نگارنده، کتاب حاضر، نوعی اثر تاریخی است تا یک اثر اقتصادی.

همان‌طور که قبلاً توضیح دادم برای این کتاب، منابعی را جمع‌آوری کرده و مقاطع زمانی و تاریخی را مورد هدف قرار دادم که در آنها بحث توزیع درآمد و ثروت مطرح بوده است. به موازات جلو رفتن در این کتاب، تلاش کردم از نظریه و الگوهای انتزاعی و مفاهیم استفاده کنم، اما این کار با احتیاط انجام شده است و صرفاً تا حدی که نظریه بتواند درک موجود از تغییرات مورد نظر را بهبود بخشد. برای مثال، درآمد، سرمایه و نرخ رشد اقتصادی و نرخ بازگشت سرمایه مفاهیمی انتزاعی هستند. درواقع، این مفاهیم، بیشتر، سازه‌های نظری هستند تا قطعیت‌های محاسباتی و ریاضیاتی. با این حال، تلاش خواهم کرد که نشان دهم این مفاهیم به ما این امکان را می‌دهد تا واقعیت‌های تاریخی را به‌صورت جذاب مورد بررسی قراردهیم. آن هم به این شرط که نگاه روشن



و شفافی در مورد کار داشته و از دقتی سود ببریم که بتوانیم مسائل مربوط را به خوبی سنجش کنیم. علاوه بر این، از معادلات اندکی نیز استفاده می‌کنم (نظیر  $\alpha = r \times \beta$ ) که نشان می‌دهد سهم سرمایه در درآمد ملی برابر یا معادل حاصل ضرب بازگشت سرمایه و نسبت سرمایه به درآمد می‌باشد. یا  $\beta = S \div G$  که نشان می‌دهد نسبت سرمایه به درآمد معادل نرخ پس‌انداز تقسیم بر نرخ رشد در بلندمدت است. از خوانندگان خصوصاً آنهایی که سر رشته زیادی از ریاضی ندارند تقاضا می‌کنم صبر و شکیبایی داشته و خیلی زود کتاب را نبندند و کنار نگذارند. این معادلات، نوعی معادلات ابتدایی و بنیادین هستند که می‌توان آنها را از طریق شهودی یا به روشی ساده پاسخ داد و بدون هیچ‌گونه دانش فنی و تخصصی امکان درک آنها وجود دارد. علاوه بر همه اینها من تلاش می‌کنم نشان دهم که این چارچوب نظری حداقل کفایت لازم را برای ارائه تعریفی درست از مسائل مهم تاریخی خواهد داشت.

### ۳. ساختار فصول کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم

کتاب سرمایه، از ۱۶ فصل تشکیل شده که به ۴ قسمت تقسیم می‌شود. قسمت اول، با عنوان درآمد و سرمایه از دو نمودار تشکیل شده و ایده‌های کلی را معرفی می‌کند که به صورت مکرر در مابقی قسمت‌های کتاب مورد استفاده قرار می‌گیرد. به صورت خاص، فصل اول مفهوم درآمد ملی، سرمایه و نسبت سرمایه به درآمد را ارائه کرده و سپس به صورت کلی توضیح می‌دهد که چگونه توزیع جهانی درآمد و تولید دچار نوعی تحول شده است. فصل دوم، یک تحلیل مفصل‌تر از این مسئله ارائه می‌دهد که چگونه نرخ‌های رشد جمعیت و تولید از زمان انقلاب صنعتی دچار تحول شده‌اند. این بخش نخست کتاب، در واقع حاوی نکته جدیدی نیست و کسانی که با این ایده‌ها آشنایی دارند و با تاریخ رشد جهانی از زمان قرن هجدهم آشنا هستند می‌توانند مستقیماً به فصل ۲ مراجعه کنند.

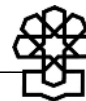
قسمت دوم با عنوان «سازوکارهای نسبت سرمایه به درآمد» که از ۴ فصل تشکیل شده، بررسی دورنماهای تکمیل و تنوع بلندمدت نسبت سرمایه به درآمد و تقسیم جهانی درآمد ملی میان کارگران و همچنین سرمایه در قرن بیست و یکم می‌باشد. فصل سوم نیز به تحول سرمایه از قرن هجدهم می‌پردازد که با نگاهی به انگلیس و فرانسه آغاز می‌شود. در مورد این دو کشور بیشترین اطلاعات موجود در بلندمدت را در اختیار داریم. فصل چهارم، مطالعه موردی در مورد آلمان و ایالات متحده است. فصل‌های پنجم و ششم، دامنه و طیف جغرافیایی تحقیق را به کل جهان گسترش می‌دهد البته تا جایی که منابع ما اجازه می‌دهد؛ تلاش می‌کند درس‌هایی را برای ما از همه تجارب تاریخی فراهم نماید و به ما این امکان را بدهد تا نوع تکوین محتمل و بالقوه نسبت سرمایه به درآمد

و سهم نسبی سرمایه و نیروی کار را در دهه‌های پیش‌رو پیش‌بینی کنیم.

قسمت سوم کتاب با عنوان «ساختار نابرابری» از ۶ فصل تشکیل شده است. فصل هفتم خواننده را با نظام شدت نابرابری که در عمل از طریق توزیع در آمد از نیروی کار از یک‌سو و مالکیت سرمایه از سوی دیگر به وجود آمده آشنا می‌کند. فصل هشتم، سازوکارهای تاریخی این نابرابری را مورد بررسی قرار داده و برای این کار از فرانسه و ایالات متحده شروع می‌کند. فصل نهم و دهم، تحقیق ما را به کشورهای گسترش می‌دهد که در مورد آنها اطلاعات تاریخی داریم و برای اینکار به نابرابری‌های مرتبط با نیروی کار و سرمایه به صورت مجزا خواهیم پرداخت. در فصل یازدهم اهمیت در حال تغییر ثروت موروثی در بلندمدت را بررسی می‌کنیم و نهایتاً فصل دوازدهم کتاب به دورنمای توزیع جهانی ثروت در چند دهه ابتدای قرن بیست و یکم خواهد پرداخت.

هدف اصلی بخش چهار با عنوان «تنظیم سرمایه در قرن بیست و یکم» که شامل ۴ فصل می‌باشد تدوین سیاست‌ها و هنجارهایی است که از فصل قبل درس گرفتیم که هدف آنها اساساً ایجاد و تثبیت واقعیت‌ها در این حوزه و درک دلایلی است که برای این تغییرات وجود دارد. فصل سیزدهم، حالت اجتماعی یا دولت اجتماعی مطلوب را در این زمینه پیشنهاد می‌دهد. فصل چهاردهم نوعی بازنگری در مالیات درآمدی به صورت پیش‌رو براساس تجربیات گذشته و جریان‌های اخیر را ارائه می‌کند. فصل پانزدهم توضیح می‌دهد که سیستم مالیات بر سرمایه که باید در قرن بیست و یکم مورد استفاده قرار بگیرد و شرایط آن چگونه باید باشد و این ابزار ایدئال را با سایر ابزارهای تنظیم‌گری که ممکن است از فعالیت‌های سیاسی بیرون بیاید مورد مقایسه قرار می‌دهد که این ابزارها می‌توانند از مالیات‌ها بر ثروت در اروپا گرفته تا کنترل سرمایه در چین، اصلاحات در سیستم مهاجرت در ایالات متحده و احیای محافظه‌کاری در بسیاری از کشورها را در برگیرد.

فصل شانزدهم به سؤال بنیادین و اساسی استقلال دولتی پرداخته و موضوع مرتبط با آن یعنی انباشت بهینه سرمایه دولتی در زمانی که سرمایه‌های طبیعی ممکن است مشکل باشند را بررسی خواهد کرد و یک سخن پایانی دیگر، شاید از سال ۱۹۱۳ کسی نمی‌توانست کتابی با عنوان سرمایه در قرن بیست و یکم منتشر کند. از شکیبایی خوانندگان برای تحمل عنوان سرمایه در قرن بیست و یکم برای این کتاب تشکر می‌کنم و از آنها می‌خواهم این عنوان را تحمل کنند؛ کتابی که نخست در سال ۲۰۱۳ به زبان فرانسوی و در سال ۲۰۱۴ به زبان انگلیسی منتشر شد. خود نگارنده به خوبی از ناتوانی کلی خود برای پیش‌بینی حالت اصلی سرمایه آگاه است. همان‌طور که قبلاً نیز گفتم و در ادامه نیز مکرراً نشان خواهم داد تاریخ درآمد و ثروت همواره مسئله سیاست‌زده و آشوب‌زده و غیرقابل پیشگویی بوده است. چگونگی به عمل آمدن این تاریخ بیش از هرچیز به



این نکته بستگی دارد که جوامع چه نگاهی به نابرابری خواهند داشت و چه سیاست‌ها و نهادهایی را برای سنجش و تغییر آنها به کار خواهند گرفت. هیچ‌کس نمی‌تواند نوع تغییر در این مسئله را در دهه‌های پیش‌رو پیش‌بینی کند. درس‌هایی که از تاریخ می‌گیریم، اما در این زمینه مفید هستند چرا که به ما این امکان را می‌دهند که نگاه دقیق‌تر و شفاف‌تری را داشته باشیم و انتخاب‌هایی که در قرن پیش‌رو در معرض آنها قرار خواهیم گرفت را به عینه ببینیم و بدانیم که چه سازوکارهایی در این قضیه دخیل خواهند بود. هدف اصلی در این کتاب که در واقع باید عنوانی چون «سرمایه در سحرگاه قرن بیست‌ویکم» می‌داشت، درس گرفتن از روش‌های کلیدی و در عین حال ساده گذشته برای آینده ماست. از آنجایی که تاریخ همواره راه خود را بازکرده و آن را ابداع می‌کند، مفید به فایده بودن این درس‌ها از گذشته نیز باید مورد سنجش قرار بگیرد تا ببینیم تا چه اندازه خوب خواهد بود. نگارنده تلاش می‌کند این درس‌ها را در اختیار خوانندگان قرار دهد آن هم بدون اینکه اهمیت آنها را به صورت کامل در ذهن داشته باشد.

#### ۴. نابرابری‌های پیکتی در ۶ نمودار

بخش قابل توجهی از مجموعه تحلیل‌های پیکتی از نابرابری در ۶ نمودار قابل ارائه است. این ۶ نمودار در کتاب پیکتی در بخش‌های متفاوت کتاب ارائه شده‌اند. در این بخش از گزارش، این ۶ نمودار ارائه شده و تحلیل آن از جان کاسیدی<sup>۱</sup> که در نیویورکر<sup>۲</sup> چاپ شده، آورده شده است. محورهای نمودارهای ۶ گانه عبارتند از:

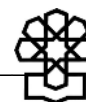
۱. سهم دهک بالای درآمدی از درآمد ملی در آمریکا (۱۹۱۰-۲۰۱۰).
  ۲. تغییر و تحولات درآمد ۱ درصد بالای درآمدی در آمریکا (۱۹۱۰-۲۰۱۰).
  ۳. سهم ۱ درصد بالای درآمدی از درآمد ملی در کشورهای انگلوساکسون (۱۹۱۰-۲۰۱۰).
  ۴. سهم ۱ درصد بالای درآمدی از درآمد ملی در اقتصادهای نوظهور (۱۹۱۰-۲۰۱۰).
  ۵. سهم ۱ درصد و ۱۰ درصد بالای درآمدی از ثروت در اروپا و ایالات متحده (۱۸۱۰-۲۰۱۰).
  ۶. نرخ بازگشت سرمایه (بعد از کسر مالیات) و نرخ رشد اقتصاد (از میلاد مسیح تا ۲۰۵۰).
- نمودار ۶ یک نمودار ساده است و در مورد ایالات متحده آمریکا است. در این نمودار، سهم درآمد کلی به دست آمده توسط دهک بالای جامعه از سال ۱۹۱۰ تا ۲۰۱۰ مورد بررسی قرار می‌گیرد. به صورت کلی این نمودار یک حالت U شکل دارد. نابرابری در دهه ۱۹۲۰ با یک نرخ ثابت

رشد پیدا کرد و سپس به یکباره در یک دهه و نیم بعد از آنکه به تصادم بزرگ اکتبر در ۱۹۲۹ معروف است کاهش پیدا کرد. از اواسط دهه ۱۹۴۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰ این نرخ تقریباً ثابت بود و سپس دوباره رشد خود را شروع کرد و در سال ۲۰۰۷ به قله‌ای رسید که در سال ۱۹۲۸ رسیده بود. این نمودار نشان دهنده سهم دهک بالایی است که بعد از بحران مالی ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ دوباره به عقب برگشته است. اعداد و ارقام جدید از ۲۰۱۲ به بعد که توسط سائز (Saez) ارائه شده و پیکتی موفق نشده آنها را در کتاب خود درج کند نشان‌دهنده خطی است که دوباره نوعی رشد را نشان می‌دهد و این رشد تقریباً بیش از ۵۰ درصد است.

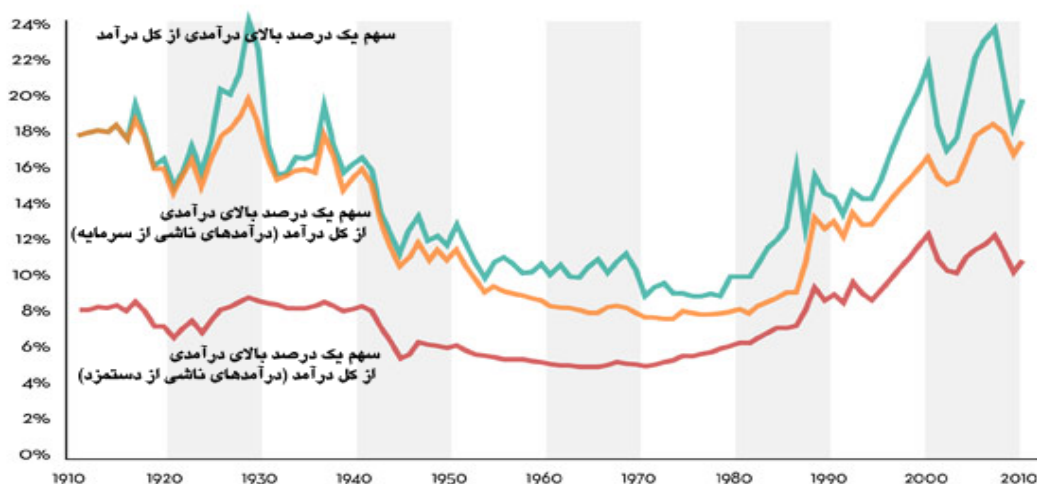
نمودار ۶. سهم دهک بالای درآمدی از درآمد ملی در آمریکا (درصد)



نمودار ۷ نشان‌دهنده سهم درآمدی است که توسط ۱ درصد بالای درآمدی در همان دوره زمانی کسب شده است. اینجا نیز یک بار دیگر اعداد و ارقام به‌دست آمده بعد از سال ۲۰۱۲ نوعی افزایش را نشان می‌دهد. درصد مذکور در بالای جامعه فرضی عملاً نتوانسته سهم بسیار گسترده‌ای از درآمد کلی از ۱۹۲۸ به‌دست بیاورد. جالب اینکه افزایش اخیر در این سهم نیز آنچنان چشمگیر نیست خصوصاً اگر بخواهیم تحلیل خود را صرفاً به درآمدهای دستمزدی محدود کنیم. تفاوت بین خط پایین یعنی درآمد دستمزدی و خط بالا یعنی کل درآمد، ناشی از درآمدی است که سرمایه - سود سهام، پرداخت بهره و سود ناشی از سرمایه - به‌دست می‌آورد. از آنجایی که ۱ درصد بالایی، ثروت بسیار زیادی در اختیار دارند همیشه بسیاری از درآمدهای خود را در این قالب به‌دست می‌آورند.

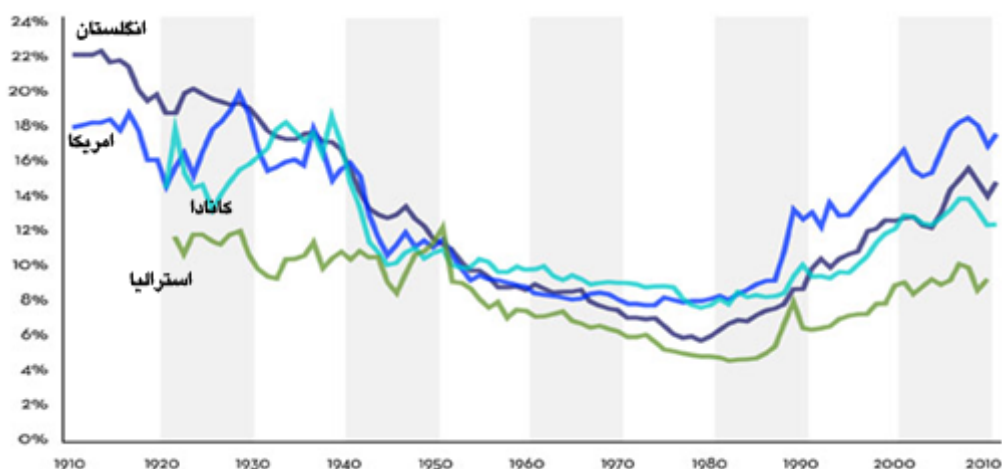


### نمودار ۷. تغییر و تحولات درآمد ۱ درصد بالای درآمدی در ایالات متحده



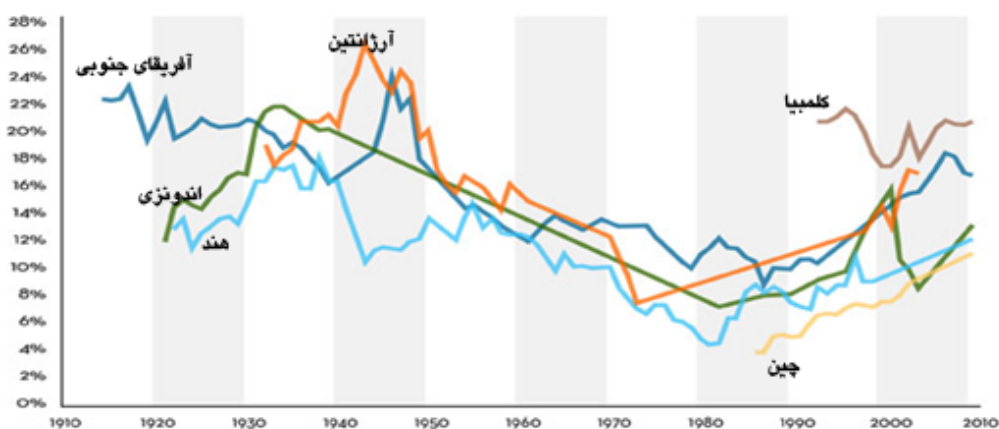
نمودار ۸ تحلیل موجود را گسترش داده برای کشورهای آنگلو ساکسون در نظر گرفته شده و مؤید این است که نابرابری فزاینده یک پدیده جهانی است. از سال ۱۹۸۰ سهم درآمد کلی که به دست ۱ درصد بالای جامعه رسیده افزایش چشمگیری در این کشورها داشته است. با این حال، ایالات متحده آمریکا هنوز هم برنده اصلی مسابقه نابرابری است و این مسئله خیلی هم تعجب ندارد. زیرا ما همیشه عادت کردیم فکر کنیم که ایالات متحده یک کشور اساساً نابرابر است، اما جالب است بدانیم که این برداشت همیشه دقیق نبوده است. نمودار نشان می‌دهد که ۹۰ سال پیش ایالات متحده آمریکا تقریباً نرخ نابرابری یکسانی داشته است و بر مبنای این شاخص بریتانیا در آن مقطع زمانی مکانی نابرابرتر بوده است. پیکتی اشاره می‌کند که سهم نابرابری در ایالات متحده احتمالاً بالاتر از هر جامعه دیگری و در هر زمان دیگری است.

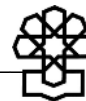
نمودار ۸. سهم ۱ درصدی بالای درآمدی از درآمد ملی در کشورهای آنگلو ساکسون (۱۹۱۰-۲۰۱۰)



نمودار ۹ نشان‌دهنده مسائلی است که در ۶ کشور در حال توسعه یعنی آرژانتین، چین، کلمبیا، هند، اندونزی و آفریقای جنوبی افتاده است. اینجا نیز همان شکل U را مشاهده می‌کنید. در دو دهه گذشته درآمدهای بیشتری در بخش‌های بالایی جامعه انباشته شده است. با این حال در بسیاری از این کشورها سهمی که توسط ۱ درصد بالای جامعه کسب شده بسیار پایین‌تر از سهمی است که همین ۱ درصد در ایالات متحده داشته است. تنها استثنا در این زمینه کلمبیاست که در آن آمار و ارقام به‌صورت کلی قابل مقایسه هستند. از مقایسه نمودارهای فوق نکات جالبی به دست می‌آید، برای مثال، آرژانتین، اندونزی و آفریقای جنوبی کشورهای بسیار طبقه‌ای و دارای نابرابری مشهود هستند، اما طبق همین شاخص نابرابری آنها پایین‌تر از ایالات متحده آمریکاست.

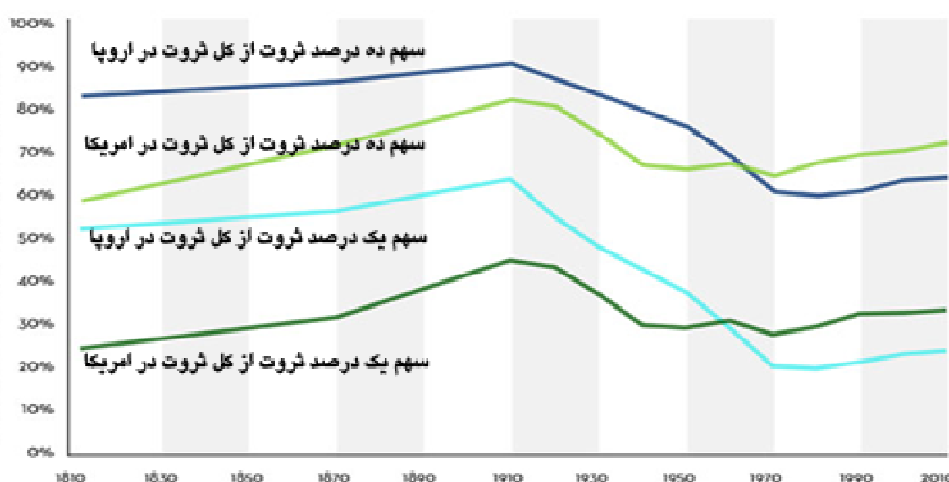
نمودار ۹. سهم ۱ درصد بالای درآمدی از درآمد ملی (۱۹۱۰-۲۰۱۰) در برخی اقتصادهای نوظهور





نمودار ۱۰ توجه ما را از درآمد به ثروت معطوف می‌کند و نوعی دورنمای بلندمدت‌تر را در نظر می‌گیرد. در سال‌های زیادی از قرن‌های ۱۹ و ۲۰، جوامع طبقه‌ای در اروپای غربی در خود یک طبقه بالای ملّاک و صاحب پول داشت که بسیاری از زمین‌ها و ثروت‌ها را در اختیار داشتند. در آن زمان ایالات متحده هم فقیر داشت و هم غنی. اما ثروت از توزیع بهتری برخوردار بود. در سال ۱۹۱۰ برای مثال ۱ درصد بالای جامعه در اروپا حدود ۶۵ درصد تمام ثروت را در اختیار داشت، اما در ایالات متحده این عدد ۴۵ درصد بود.

نمودار ۱۰. سهم ۱ و ۱۰ درصد ثروت از کل ثروت در آمریکا و اروپا



در دهه‌های اخیر این نقش‌ها معکوس شده است. طبقه پولدار ایالات متحده از همتایان خود در آن‌سوی اقیانوس اطلس پیشی گرفته و ثروت بیش از پیش در ایالات متحده به نسبت اروپا متمرکز شده است و در اختیار گروهی خاص قرار گرفته است. در سال ۲۰۱۰، ۱ درصد در آمریکا حدود یک‌سوم تمام ثروت را در اختیار داشتند، اما ۱ درصد اروپایی، یک‌چهارم ثروت را در اختیار خود قرار دادند. با اشاره به اعداد و ارقامی نظیر این، پیکتی هشدار می‌دهد که جهان جدید در آستانه تبدیل شدن به اروپای عصر قدیم در دوران اقتصاد جهانی شده قرن بیست‌ویکم است.

نمودار ۱۱. نرخ بازگشت سرمایه (بعد از کسر مالیات) و نرخ رشد اقتصاد (از میلاد مسیح تا ۲۰۵۰)

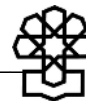


آخرین نمودار (نمودار ۱۱) کمی متفاوت است. وقتی نرخ بازگشت سرمایه از نرخ رشد اقتصادی پیشی می‌گیرد نابرابری نیز افزایش پیدا می‌کند و این به این دلیل است که سودها و سایر انواع درآمدهای ناشی از سرمایه رشد سریع‌تری را به نسبت درآمد دستمزدی دارند، یعنی درآمدی که خیلی از مردم به آن اکتفا می‌کنند. خط پررنگ نشان‌دهنده برآوردهای پیکتی از نرخ رشد سرمایه در جامعه‌ای است که از نظر او به سمت قدیم و گذشته میل می‌کند. خط کمرنگ نیز برآوردهای او در مورد نرخ رشد جهانی در همین دوره زمانی را نشان می‌دهد. نکته مهم قابل ذکر در اینجا این است که با کنار گذاشتن دوره زمانی از اواخر قرن نوزدهم تا اوائل قرن بیستم یعنی همان دوره‌ای که ما به آن مدرنیته می‌گوییم نرخ رشد پایین‌تر از نرخ بازگشت سرمایه بوده که به معنای نابرابری به صورت ثابت در حال رشد بوده است. قرن بیستم جدای از اینکه بخواهیم آن را نوعی هنجار قلمداد کنیم یک استثنای تاریخی است که ممکن است دوباره تکرار شود و این نظر پیکتی است. در دهه‌های پیش‌رو به اعتقاد وی نرخ رشد دوباره به پایین‌تر از نرخ سرمایه برمی‌گردد و پیامدهای این مکانیسم در بلندمدت در زمینه توزیع ثروت بسیار وحشتناک خواهند بود.

## ۵. برخی از نقدهای کتاب سرمایه در قرن بیستم و یکم

همان‌گونه که ادعاهای پیکتی بازتاب فراوانی در محافل دانشگاهی و ژورنالیستی داشته است، نقدهای فراوانی نیز بر این ادعاها وارد شده است. این نقدها در حالت کلی به محورهای زیر قابل طبقه‌بندی هستند:

- تناقض در نرخ رشد صفر،



- داده‌های اشتباه و تحلیل‌های مبتنی بر آنها،
- رابطه ریاضی به جای اصول سرمایه‌داری،
- حقایق نادیده گرفته شده در مورد کارآفرینی و خلاقیت.

#### ۵-۱. تناقض در نرخ رشد صفر

براساس آنچه که پیکتی ارائه کرده است، وقتی نرخ رشد به صفر میل می‌کند، سهم برداشت نیروی کار از درآمد ملی منفی می‌شود؛ درحالی که این امر غیرممکن است. براساس اصل دوم سرمایه‌داری پیکتی  $\beta = S/G$  است و در صورتی که نرخ رشد (یا همان  $G$ ) به سمت صفر میل کند در آن صورت  $\beta$  (یا همان سهم سرمایه از تولید ملی) به بی‌نهایت میل کرده و از ۱۰۰ درصد تولید ملی بیشتر خواهد شد.

به عبارت دیگر، وقتی نرخ رشد به سمت صفر میل می‌کند (رکود)، آشکار است که همه چیز در مدل مذکور گنجانده نمی‌شود. نسبت سرمایه به درآمد در نهایت به نقطه‌ای می‌رسد که بیش از ۱۰۰ درصد درآمدهای ملی به دارندگان سرمایه می‌رسد که یک سناریوی غیرممکن است. مشکل اینجا است که قاعده دوم بنیادین سرمایه‌داری در نظریه پیکتی یعنی  $\beta = S/G$  متضمن تقسیم بر صفر می‌شود که در این حالت، ارزش سرمایه به سمت بی‌نهایت میل می‌کند. به عبارت دیگر، وقتی این نظریه پیکتی را در نظر می‌گیریم که بازگشت سرمایه بالاتر از رشد است یعنی حدود ۴ تا ۵ درصد، وضعیت مذکور باعث می‌شود درآمد حاصل از سرمایه به سمت بی‌نهایت میل کند که غیرممکن است. معادلات پیکتی عملاً نمی‌توانند در شرایطی که نرخ رشد پایین است موضوعیت داشته باشد.

به عبارت دیگر، شاید روابط سولو در مورد رابطه نرخ رشد اقتصاد و پس‌انداز گویاتر از روابط پیکتی باشند، آن‌گاه که بیان می‌دارد، وقتی نرخ رشد اقتصادی پایین می‌آید و به سمت صفر میل می‌کند، نرخ پس‌اندازهای ملی نیز پایین می‌آیند.

پیکتی به این تناقض چنین پاسخ می‌دهد که کتاب نوشته شده توسط او این استدلال را بیان می‌کند که نرخ پس‌اندازها با سرعت کمتری به نسبت کاهش نرخ رشد پایین آمده‌اند و به عقیده وی، این فرآیند برای همیشه به همین ترتیب نخواهد بود. پاسخ ایمیلی پیکتی به نقدهای «تونی اسمیت»<sup>۱</sup> یکی از اقتصاددانان دانشگاه ییل و «پر کروسل»<sup>۲</sup> از مؤسسه مطالعات اقتصاد جهانی در دانشگاه استکهلم در بیان همین نقد، به این شرح است:

1. Tonny Smith  
2. Pro Cossel

ما هیچ‌گاه و هیچ‌وقت در مورد نسبت سرمایه به درآمد یعنی  $\beta = S \div G$  این‌گونه صحبت نکرده‌ایم که این نسبت باید به بی‌نهایت میل کند، آن هم وقتی که  $G$  یعنی رشد به سمت صفر میل می‌کند. به عبارت بهتر، مردم ممکن است پس‌اندازی نداشته باشند یا این پس‌انداز به سمت صفر برود و این مسئله خیلی قبل از اینها اتفاق افتاده باشد. ما فقط می‌گوییم که آسان‌ترین راه برای توضیح دادن افزایش نسبت‌های سرمایه به درآمد اینست که ما داده‌هایی را که در دهه‌های گذشته وجود دارد را مورد بررسی قرار دهیم که در آنها نرخ پس‌انداز به اندازه پایین آمدن نرخ رشد کاهش پیدا نکرده است. به همین دلیل نسبت سرمایه به درآمد به صورت مکانیکی سطوح بالاتری را تجربه کرده است. علاوه بر این، توجه کنید که افزایش نسبت‌های درآمد به سرمایه فی‌نفسه بد نیست و الزاماً به معنی نابرابری بسیار بالا نمی‌باشد.

## ۲-۵. داده‌های اشتباه

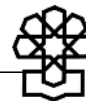
پیکی، منابع بسیار مفصلی را برای برآوردهای خود در زمینه نابرابری ثروت در اروپا و ایالات متحده در ۲۰۰ سال گذشته مورد استناد قرار داده است. با این حال، در جداول اعداد و ارقامی که ارائه می‌کند اشتباهات و خطاهایی در پیاده‌سازی از منابع اولیه و فرمول‌های ناصحیح اکسلی وجود دارد. علاوه بر این، برای برخی از این داده‌ها، منبع ذکر نشده است.

برای مثال وقتی که فایننشال تایمز در گزارشی،<sup>۱</sup> نابرابری مورد استناد پیکی را بازسازی کرده، داده‌های مربوط به اروپا هیچ‌گونه علامتی دال بر افزایش نابرابری ثروت در ۱۹۷۰ را در خود نشان نمی‌دهد. پیکی در تماسی که از سوی فایننشال با وی گرفته شده گفته که وی تلاش کرده مجموعه‌ای متنوع و وسیع از داده‌ها و منابع اطلاعاتی را در این زمینه جمع‌آوری کند.

متن پاسخ وی به شرح زیر است: «شک ندارم که مجموعه داده‌های تاریخی که در کتاب خود آورده‌ام را می‌توان بهبود داد و در آینده قدم‌های بهتری در زمینه آن برداشت، اما فکر نمی‌کنم در نتیجه‌گیری تفاوت چندانی حاصل شود و فرقی در زمینه نوع توزیع ثروت در آینده و نظریه‌ای که من در مورد آن داده‌ام به وجود بیاید».

## ۳-۵. رابطه ریاضی حسابداری به جای اصول سرمایه‌داری

نقد دیگری که بر سرمایه پیکی وارد شده، بر این محور استوار است که اصول یک و دو سرمایه‌داری پیکی که به گفته وی مبنای رابطه نابرابری را تشکیل می‌دهند، صرفاً یک رابطه



ریاضی حسابی هستند و نشان‌دهنده قاعده سیستم سرمایه‌داری نمی‌توانند باشند. از سوی دیگر، رابطه نابرابری نیز نمی‌تواند توضیح‌دهنده افزایش نابرابری باشد. در واقع هیچ رابطه منطقی بین رابطه نابرابری و افزایش نابرابری قابل تصور نیست. برای تفصیل به نقد ری<sup>۱</sup> (۲۰۱۴) مراجعه کنید.

#### ۴-۵. حقایق نادیده گرفته شده در مورد کارآفرینی و خلاقیت

نقد دیگری نیز به‌طور مکرر بر ادعاهای پیکتی وارد شده است، به این صورت که وی به‌طور عجیبی، حقایق مرتبط با رشد و تبدیل کارآفرینان مبتنی بر دانش و تکنولوژی را در جریان اقتصادهای بازار نادیده می‌گیرد. به این صورت که کمتر شرکت دانش پایه و فن پایه است که بیشتر از آنکه براساس خلاقیت و دانش شکل گرفته باشد، براساس ثروت و ... شکل گرفته است. مثال‌های موردی از شرکت‌های تکنولوژی بنیان معروف دنیا در همین زمینه قابل ذکر است که عمدتاً همگی به صورت نوپایه<sup>۲</sup> شکل گرفته و سپس گسترش یافته و به خلق ثروت پرداخته‌اند. به عبارت دیگر، فرآیند گسترش و خلق ثروت در این بخش از اقتصادها، نه به صورت ثروت - ارث - ثروت که به صورت آموزش - خلاقیت - ثروت است. خود پیکتی در این باره واکنشی نشان نداده است، اما حامیان وی معتقدند که فرآیند ایجادکننده نابرابری در همین بخش از اقتصادها نیز در واقع به صورت ثروت - ارث - آموزش - خلاقیت - ثروت است، به این ترتیب که در فرآیند آموزشی مؤسسات عالی آموزشی برتر نیز به‌طور معمول فرزندان خانواده‌های ثروتمند، امکان ثبت‌نام و ورود بیشتری پیدا می‌کنند، هرچند درصدی نیز براساس میزان استعداد و ... پذیرش می‌شوند.

#### ۶. برخی از دیدگاه‌های موافقان کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم

گذشته از نقدهای انجام شده در مورد کتاب که در بخش قبلی به آن اشاره شد، نویسندگان بسیاری نیز وجود دارند که نکات قوت آن را بررسی کرده و بر تأثیرات عمیقی که این کتاب بر علم اقتصاد خواهد داشت، تأکید کرده‌اند. برخی از این موارد عبارتند از:<sup>۳</sup>

- به نظر می‌رسد می‌توان با اطمینان خاطر بیان کرد که «سرمایه در قرن بیست و یکم»، اثر با ارزش اقتصاددان فرانسوی، توماس پیکتی، مهمترین کتاب اقتصادی سال و شاید دهه خواهد

1. Ray

2. Start-up

۳. این دیدگاه‌ها از صفحه منتشرکننده ترجمه انگلیسی کتاب (انتشارات دانشگاه هاروارد) به آدرس زیر نقل شده است:

<http://www.hup.harvard.edu/catalog.php?isbn=9780674330006&content=reviews>

بود. کتاب پیکتی، متخصص نابرابری ثروت و درآمد که در سطح جهانی نیز پیشرو است، چیزی فراتر از مستندسازی تمرکز فزاینده درآمد در دستان عده کمی از نخبگان اقتصادی است. او همچنین نشان داده است که ما در حال بازگشت به سرمایه‌داری موروثی هستیم که در آن نه تنها ثروت، بلکه ثروت به ارث رسیده نیز در فرمانروایی اقتصاد نقش غالب را دارند و خانواده‌ای که در آن متولد می‌شوید مهمتر از تلاش و استعداد است (پل کروگمن،<sup>۱</sup> نیویورک تایمز).<sup>۲</sup>

- همان‌طور که پیکتی می‌گوید، با افزایش فراگیر نابرابری، به تدریج ما شاهد بازگشت جهانی مانند اروپای قرن نوزدهم خواهیم بود. در این جامعه موروثی<sup>۳</sup> بخش کوچکی از مردم ثروتمند رانت‌جو زندگی متمولانه با میوه‌های ثروت به ارث رسیده را تجربه می‌کنند و بقیه مردم هم در زندگی خود با چالش روبرو هستند.

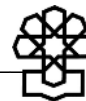
نقش مناسب افکار عمومی در این مورد، طرح سؤال درباره اصول عقاید پذیرفته شده، متقاعد کردن جامعه بر استفاده از روش‌های تحلیلی جدید و گسترش موضوع برای بحث همگانی است. «سرمایه در قرن بیست و یکم» تمام این موارد را دربرمی‌گیرد. پیکتی کتابی نوشته است که کسی که علاقمند به مسائل دوره ماست نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد (جان کاسیدی،<sup>۴</sup> نیویورک).<sup>۵</sup>

- یک بررسی استثنایی تاریخی که از پشتوانه داده‌ها و تحلیل‌های جزئی برخوردار است... تحلیل اقتصادی پیکتی و اثبات‌های تاریخی او کاملاً پیشرو هستند (روبرت ریچ،<sup>۶</sup> گاردین).<sup>۷</sup>

- درمان نابرابری پیکتی کاملاً با دوره آن سازگار است. همانند پل کندی<sup>۸</sup> یک نسل قبل، پیکتی به عنوان یک ستاره راک<sup>۹</sup> دنیای سیاستگذاری روشنفکرانه ظهور پیدا کرده است. اما اشتباه نشود، کار با ارزش او که تمام توجهات را به خود جلب کرده شایسته آن توجه نیز بوده است. او با همکاری همکارانش، بیش از یک دهه داده‌های کشورهای متفاوت را بررسی کرده و نشان داده است که سهم درآمد و ثروت افرادی که خیلی ثروتمند هستند (۱ درصد، یک‌دهم درصد و یک‌صدم درصد بالای جامعه) در نسل گذشته افزایش شدیدی یافته و الگوی دوره قبل از جنگ جهانی اول در حال غالب شدن است ... حتی اگر هیچ‌یک از تئوری‌های پیکتی درست نباشد، بیان این واقعیت، بحث‌های سیاسی در پی داشته است و یافته‌های ایشان ارزش جایزه نوبل را دارد. پیکتی یک چارچوب زیبا برای درک

---

1. Paul Krugman  
2. The New York Times  
3. Patrimonial Society  
4. John Cassidy  
5. The New York  
6. Robert Reich  
7. The Guardian  
8. Paul Kennedy  
9. Rock Star



واقعیت پیچیده فراهم کرده است. او به خوبی و به سادگی تئوری پردازی کرده است و اگر تئوری‌های او درست باشند بسیار مهم هستند. در هر حوزه از تفکر، پیشرفت از طریق پارادایم‌های انتزاعی ساده حاصل می‌شود که متفکران بعدی را رهبری می‌کند؛ نمونه‌های آن را می‌توان در ایده تکامل داروین،<sup>۱</sup> مزیت نسبی ریکاردو<sup>۲</sup> و مفهوم تقاضای کل کینز<sup>۳</sup> جستجو کرد. به هر حال ایده او پرجلوه بوده و پیچکی کتاب خود را رهیافت مهمی ارائه کرده است که تکامل طبیعی اقتصاد در نظام سرمایه‌داری را تئوریزه کرده است... پیچکی به سبک فلسفی حماسی کینز، مارکس یا آدام اسمیت نوشته و بر این امر تمرکز کرده است که بر ثروت مردم چه گذشته است و موضوعات قابل بحثی را پیرامون کارکردهای بلندمدت سیستم بازار طرح کرده است. کتاب سرمایه در قرن بیست‌ویکم یافته‌های مهم عمیق و قابل تعمقی را ارائه کرده است (لاورنس سامرز،<sup>۴</sup> دمکراسی).<sup>۵</sup>

- نمی‌توان به سادگی از یافته‌های پرفروش‌ترین کتاب جدید توماس پیچکی، سرمایه در قرن بیست‌ویکم، به‌عنوان یک کار تاریخ اقتصادی غفلت کرد. در کتاب بحث‌های زیادی درباره نابرابری طرح شده است. برای مثال درباره سطح کل سرمایه خصوصی و درصد درآمد پرداختی به نیروی کار در انگلستان از قرن هفدهم به بعد داده‌های زیادی ارائه شده که این امر برای هر محقق غیرممکن است. سرمایه در قرن بیست‌ویکم، دهه‌ها تلاش و کوشش در جمع‌آوری داده‌های درآمد ملی در سطح بین کشوری، کشوری و طبقات را نشان می‌دهد که نویسنده کتاب با کمک افراد آکادمیک در سطح جهانی انجام داده است. با این حال فراتر از تاریخ غنی و آموزنده آن، درک عمیق کتاب از نابرابری اقتصاد توجه شایسته‌ای را به خود جلب کرده است. استفاده از سایر شاخصه‌های علوم اجتماعی او را از اکثر اقتصاددانان متمایز می‌کند... کتاب همچنین تلاش وافر داشته است تا از طریق داده‌های تجربی درباره نابرابری بحث کند، درباره توزیع اقتصادی طرح سؤال کند و یک بحث جدیدی نه تنها درباره کل علوم اجتماعی، بلکه درباره خود مردم باز کند (مایک کونزال،<sup>۶</sup> بوستون ریویو).<sup>۷</sup>

- چیزی که باعث شده است تا سرمایه در قرن بیست‌ویکم توماس پیچکی مورد توجه شدید قرار گیرد، به‌نظر می‌رسد آن است که این کتاب برای تخریب آزمون‌های بزرگ اقتصادی دوره ما نوشته شده است... کتاب اثر بزرگ پیچکی است (توماس فرانک،<sup>۸</sup> سالون).<sup>۹</sup>

- پیچکی تحلیل جدید و گسترده از تاریخ اقتصاد جهان ارائه کرده است. سؤالات زیادی درباره

- 
1. Darwin
  2. Ricardo
  3. Keynes
  4. Lawrence, Summers
  5. Democracy
  6. Mike Konezal
  7. Boston Review
  8. Thomas Frank
  9. Salon

باورهای اصلی و مرکزی ما درباره سازماندهی اقتصاد بازار طرح می‌کند. مهمترین یافته پیکتی آن است که نابرابری به صورت تدریجی به سمت پایدار شدن حرکت می‌کند و یکی از خیمه‌های سرمایه‌داری بازار آزاد را تشکیل می‌دهد. نیروهای اقتصادی که بیشتر و بیشتر بر عنصر ثروت متمرکز می‌شوند در دستان عده کمی از مردم قرار دارد و در افق بلندمدت نیز عنصر فایق و غالب است (ادواردو پورتر،<sup>۱</sup> نیویورک تایمز).<sup>۲</sup>

- کتاب سرمایه‌داری در قرن بیست و یکم توماس پیکتی کتاب ماندگاری است که بر تحلیل‌های اقتصادی سال‌های پیش‌رو تأثیر خواهد گذاشت. روشی که کتاب نوشته شده و سؤالات مهمی که طرح کرده است؛ کتابی است که اقتصاددانان کلاسیک نیز می‌توانستند آن را بنویسند، اگر در دوره معاصر زندگی می‌کردند و به گستره کارهای تجربی پیکتی و همچنین داده‌های جمع‌آوری شده همکارانش دسترسی داشتند.

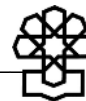
در نگاه اولیه، غیرممکن است که بتوان درباره ارزش اطلاعات، داده‌ها، تحلیل و بحث‌های ارائه شده پیکتی در کتاب ۷۰۰ صفحه‌ای‌اش حتی یک قضاوت نسبی داشت. وقتی که پیکتی به دنبال درک «قوانین حرکت»<sup>۳</sup> سرمایه‌داری است به ریشه‌های اقتصاد کلاسیک برمی‌گردد. او به تمایز میان درآمد به دست آمده و درآمد حاصل نشده تأکید مجدد می‌کند. این تمایز از این جهت مهم است که این مفاهیم در یک دوره زمانی بلندمدت در سایه عبارات «سرمایه انسانی»، «کارگزاران اقتصادی» و «عوامل تولید» قرار گرفته بود. در این کتاب کار و سرمایه انسانی کسانی که برای زندگی کردن کار می‌کنند و کسانی که برای سرمایه زندگی می‌کنند، به صورت مستقیم مورد توجه واقع شده‌اند (برانکو میلانویچ،<sup>۴</sup> آمریکن پروسپکت).<sup>۵</sup>

- پیکتی، افزایش سریع نابرابری در طول بیست و پنج سال اخیر را نه تنها در آمریکا، بلکه در کانادا، انگلستان، استرالیا، نیوزلند، چین، هند، اندونزی و آفریقای جنوبی به تصویر کشیده است. در این جوامع شکاف وسیعی بین افراد با درآمد بالا از مابقی جامعه وجود دارد (روبر شیلر،<sup>۶</sup> نیویورک تایمز).<sup>۷</sup>

- یافته‌ای کاملاً تأثیرگذار از یک اقتصاددان ارشد نشان می‌دهد که چگونه نیروهای بنیادین و پایه‌ای سرمایه‌داری تمایل دارند که به صورت اجتناب‌ناپذیری انباشت سرمایه را در بخش اندکی از جامعه امکان‌پذیر کنند... ما درک این موضوع را آغاز کرده‌ایم که اکثریت جوامع

---

1. Eduardo Porter  
2. The New York Time  
3. Laws of Motion  
4. Branko Milanovic  
5. The American Prospect  
6. Robert Shiller  
7. The New York Time



کشورهای دموکراتیک غربی سرمایه‌داری مناسبی نداشته‌اند. طبقه متوسط در حال تهی شدن است و این وضعیت حتی در کشورهای ثروتمند نیز صادق است. پیکتی هم‌اکنون نشان داده است که چه چیزی در حال وقوع است و این امر را از طریق داده‌های وسیع کشورهای غربی انجام داده است... این کتاب نشان می‌دهد که چرا اکثر جوامع موفق قرن بیست‌ویکم، آنهایی خواهند بود که پولدارهایش پیکتی را خواهند خواند و کمک خواهند کرد که جواب‌های سیاسی به نیروهای اقتصادی ارائه شود. این نیروها به صورتی قدرتمند توسط پیکتی توصیف شده‌اند. پیکتی نشان داده است که اقتصادهای پس از جنگ جهانی که غرب از آن بهره برد، یک استثناست و برای کشورهای غربی دموکراتیک، از لحاظ سیاسی نیز ضروری بود. سرمایه‌داری با چالش بقا روبرو شده است و پولدارهای باهوش بخشی از جواب خواهند بود (کریستیا فریلند،<sup>۱</sup> پلنیتیک).<sup>۲</sup>

- کتاب سرمایه در قرن بیست‌ویکم توماس پیکتی اگر مهمترین کتاب اقتصادی دهه نباشد مهمترین کتاب اقتصادی سال است. کتاب اساساً بحث مهمی درباره نابرابری و تغییرات بزرگ در نابرابری ارائه می‌دهد. این کار از طریق تأکید بر این موضوع انجام شده است که در بلندمدت نابرابری اقتصادی، شکاف بین کسانی که حقوق بیشتر می‌گیرند با کسانی که حقوق کمتر می‌گیرند نخواهد بود، بلکه شکاف میان کسانی خواهد بود که پول زیادی به ارث می‌برند با کسانی که چیزی به ارث نمی‌برند» (ماتیو یلسیا،<sup>۳</sup> وکس).<sup>۴</sup>

- ایده بزرگ سرمایه در قرن بیست‌ویکم آن است که ما نه‌تنها در حال بازگشت به سطح قرن نوزدهم هستیم، بلکه ما در مسیر سرمایه‌داری موروثی در حرکت هستیم که در آن اقتصاد توسط سلسله و دودمان خانوادگی کنترل می‌شود و نه توسط افراد نخبه و باهوش... واقعاً پیکتی یک کتاب عالی نوشته است. این کتاب به صورت دقیق تاریخ را ورق زده است. آخرین زمانی که شما از یک اقتصاددان درباره آستین و بالزاک<sup>۵</sup> شنیده بودید کی بود؟ کتاب با تحلیل دقیق داده... یک دوره کامل از مدل‌سازی اقتصادی، رهیافتی که تحلیل رشد اقتصادی در کنار توزیع درآمد و ثروت را جمع می‌کند، ارائه کرده است.

- این کتابی است که روش تفکر ما درباره جامعه و روشی که ما اقتصاددانان به کار می‌بریم را تغییر خواهد داد. کتاب سرمایه‌داری در قرن بیست‌ویکم، همان‌طور که من امیدوارم روشن ساخته باشم، یک کار خارق‌العاده است. وقتی که تمرکز ثروت و درآمد در دستان عده‌ای اندک از

---

1. Chrystian Freeland  
2. Politico  
3. Matthew Ygelesia  
4. Vox  
5. Austin and Balzak

مردم به‌عنوان موضوعی مرکز سیاست مورد توجه قرار می‌گیرد، پیکتی نه‌تنها مستندات با ارزش درباره آنچه که اتفاق می‌افتد ارائه می‌دهد بلکه تئوری واحدی از نابرابری ارائه می‌کند که از طریق آن رشد اقتصادی، توزیع درآمد میان نیروی کار و سرمایه و توزیع ثروت و درآمد میان افراد جامعه در یک چارچوب مشخص قابل ارائه است. کتاب سرمایه در قرن بیست‌ویکم این موضوع را روشن می‌سازد که سیاست عمومی می‌تواند حتی در شرایطی که شرایط اقتصادی در شرایط نابرابری شدید باشد، تفاوت عمده‌ای ایجاد کند. در این صورت آنچه را که پیکتی حرکت به سمت الیگارشی نامیده است می‌تواند متوقف شده و حتی شرایط معکوس شود. گهگاهی به‌نظر می‌رسد که بخش مهمی از طبقه سیاسی ما به‌صورت فعال به‌گونه‌ای عمل می‌کند که سرمایه‌داری موروثی پیکتی را حفظ کند و اگر شما به کمک‌های مالی سیاسی نگاه کنید که اکثر آن از خانواده‌های ثروتمند است، این امکان که شرایط معکوس شود احتمال کمتری به خود می‌گیرد... یک تشخیص عالی از اینکه ما کجا هستیم و به کجا می‌رویم در کتاب ارائه شده است. کتاب سرمایه در قرن بیست‌ویکم یک کتاب مهم برای آیندگان است. پیکتی بحث‌های اقتصادی ما را تغییر شکل داده است. ما در آینده درباره نابرابری درآمد و ثروت به همان روش صحبت خواهیم کرد که امروزه درباره آن صحبت می‌کنیم (پل کروگمن،<sup>۱</sup> نیویورک ریویو یی).<sup>۲</sup>

- توماس پیکتی، اقتصاددان فرانسوی، کتاب فوق‌العاده مهمی نوشته است. خوانندگان خودشان را در موقعیتی خواهند یافت که نمی‌توانند شواهد و تحلیل‌های کتاب را نادیده بگیرند ... در این مقیاس و گستردگی، کتاب ما را به بنیان‌های اقتصاد سیاسی می‌رساند، ... نتایج کتاب کاری است گسترده و تاریخی که بر تحقیقات مبتنی بر داده‌های واقعی استوار شده است و از منابع علمی و ادبی غنی برخوردار است این کتاب هم اثباتی و هم هنجاری است. پیکتی تئوری‌پردازی بدون پشتوانه داده‌ها و آمار را رد می‌کند. کتاب نتیجه ۱۵ سال تحقیق تجربی است که پیکتی با دیگران داشته است. نتیجه این کتاب تغییر دیدگاه ما درباره تکامل ثروت و درآمد در کشورهای با درآمد بالا طی سه قرن اخیر است. این ویژگی کتاب را به یک کتاب تاریخ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تبدیل می‌کند (مارتین وولف،<sup>۳</sup> فایننشال تایمز).<sup>۴</sup>

- پیکتی تاریخ توزیع درآمد را برای حداقل صدها سال قبل بررسی کرده است که کتاب جذابی است برای خواندن... کتاب پیکتی توضیح با ارزشی برای مشکلات اقتصادی آمریکاست... کار

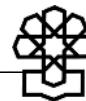
---

1. Paul Krugman

2. The New York Review of Books

3. Martin Wolf

4. Financial Times



پیکتی مهمترین کار علم اقتصاد از زمان تئوری عمومی کینز<sup>۱</sup> است (میرسون<sup>۲</sup>، واشنگتن پست<sup>۳</sup>).

- شانس خوبی نصیب پیکتی شده است که پرنفوذترین کار علم اقتصاد در قرن بیست و یکم را انجام داده است. کتاب پیکتی، مهمترین مطالعه درباره نابرابری در ۵۰ سال اخیر است. علاوه بر اینکه فواصل تاریخی کار پیکتی آنچه را که تاریخ دانان اقتصادی بررسی می کنند را تأیید می کند، او همچنین ثروت یک درصد پولدار جامعه در کشورها را کالبدشکافی کرده است. وقتی که این امر با منابع و داده ها و تحلیل های جالب او همراه می شوند تاریخ نه از منظر گسترش پایدار اقتصاد بلکه از منظر شروع ها و توقف ها تحلیل می شود. او بین تاریخ و تئوری اقتصادی ارتباط برقرار کرده و نشان داده است که نیروی ذاتی که در درون بازار باشد و بتواند آن را به سمت برابری سوق دهد وجود ندارد. در واقع این نیروی ذاتی در مسیر کاملاً مخالف حرکت می کند (شنک<sup>۴</sup>، نیشن<sup>۵</sup>).

- پیکتی به عنوان مهمترین متفکر نسل خود ظاهر شده است ... از طریق کار دقیق خود تمام باورهای سرمایه داران درباره وضعیت اخلاقی تولید پول را کم ارزش جلوه داده است... او نشان داده است که دلیلی وجود ندارد، باور کرد سرمایه داری می تواند مسئله نابرابری را حل کند و او تأکید می کند که وضعیت به جای بهتر شدن بدتر خواهد شد. از بحران بانکی ۲۰۰۸ تا جنبش اشغال<sup>۶</sup> ۲۰۱۱، این مسئله توسط عموم مردم نیز حس شده است، تأثیر انحصاری و منحصر به فرد کتاب پیکتی آن است که به لحاظ علمی نشان داده است این حس، یک حس درست است. به همین دلیل است که جریان غالب علم اقتصاد را در نور دیده است. کتاب بیان می کند که اکثر مردم در حال فکر کردن درباره نابرابری هستند. برخلاف اکثر اقتصاددانان او تأکید می کند که تفکر اقتصادی نمی تواند از تاریخ یا سیاست جدا باشد... وقتی که فقر در سطح جهان افزایش می یابد هر فردی مجبور است که با دقت کامل به پیکتی گوش کند. با این حال علیرغم اینکه تشخیص او دقیق است، بسیار سخت است که درمان او - یعنی مالیات و مالیات بیشتر - بتواند در دنیای امروز به کار برده شود، در دنیایی که از پکن تا مسکو تا واشنگتن پول و آنهایی که بیشتر از آن دارند فرمان شلیک می دهند (هاوسی<sup>۷</sup>، آبرزور<sup>۸</sup>).

- پیکتی به خاطر کتاب بلندپروازانه اش، اشتیاق و علاقه جریان چپ سیاسی را برانگیخته است. به هر حال این امر به دلیل بحث های سیاسی گروهی نیست، شاید به همین دلیل است که فروش کتاب

1. John M. Keynes
2. Harold Meyerson
3. The Washington Post
4. Timotht Shenk
5. The Nation
6. Occupy
7. Andrew Hussey
8. The Observer

در سطح عجیبی بوده است. قوت تز او در آن است که بر شواهد استوار شده است تا ایدئولوژی. پیکتی داده‌هایی با بازه زمانی بیش از یک قرن جمع‌آوری کرده است تا درک خودش از دینامیک پویایی‌های سرمایه‌داری مدرن را از آنها نتیجه‌گیری کند. به‌گونه‌ای متقاعدکننده او قادر است که معکوس شدن روند تاریخی را تحلیل کند که در نتیجه این روند معکوس، سهم از درآمد ملی که توسط مالکان سرمایه به‌دست می‌آید در مقایسه با نسل قبل در حال افزایش است. پیکتی درک واقعی عمیقی از این موضوع به خواننده انتقال می‌دهد که اقتصادهای سرمایه‌داری مدرن چگونه از تصویر وجود فعالیت تجاری بهره‌ورانه و ریسک‌پذیر در حال دور شدن هستند. دیدگاهی وجود دارد که مبتنی بر آن نرخ‌های پایین و پایین‌تر مالیات، یک ضرورت اقتصادی قلمداد می‌شود. پیکتی حداقل به‌گونه‌ای کارآمد نشان می‌دهد که دیدگاه مذکور پوچ و بی‌معناست (اولیور کام،<sup>۱</sup> تایمز).<sup>۲</sup>

- این یک کتاب جدی است. نکته اصلی پیکتی و یافته جدید و قدرتمند او درباره موضوع قدیمی چنین است: تا زمانی که نرخ بازگشت (سرمایه) از نرخ رشد بیشتر باشد، درآمد و ثروت افراد ثروتمند سریع‌تر از درآمد حاصل از کار و استعداد رشد خواهد یافت (به‌نظر نمی‌رسد که سهم سرمایه در حال کاهش باشد، شاید حتی مسیر حرکت در مسیر مخالف باشد).

این تفسیر از روند مشاهده شده نابرابری فزاینده و به‌صورت خاص پدیده یک درصد، در شکست نهادهای اقتصادی ریشه ندارد. این وضعیت از توانایی اقتصاد در جذب مقدار زیادی از سرمایه بدون کاهش شدید نرخ بازده حاصل شده است. این ممکن است که برای کل اقتصاد یک خبر خوب باشد اما برای برابری در اقتصاد خبر خوبی نیست. کاربرد دیگر و حتی تاریک‌تر این یافته مهم آن است که اگر انباشت کنونی ثروت بیشتر از درآمد حاصل از کار باشد در آن صورت نقش ثروت به ارث رسیده در جامعه نسبت به درآمد جاری ناشی از استعداد و تلاش نقش مهمتری خواهد بود و این خبر، خبر بدی است، مگر برای طرفداران الیگارشی و اقلیت‌سالاری... این وضعیت برای آمریکا به‌عنوان سرزمین آزادی، شجاعت و مخالف نابرابری فزاینده وضعیت جالبی خواهد بود (روبرت سولو،<sup>۳</sup> نیویوریک).<sup>۴</sup>

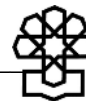
- واضح است که آخرین کتاب پیکتی که از وسعت دید عظیم و خاصی نیز برخوردار است، بعد از کتاب سرمایه مارکس الگوسازی شده است. اما جایی که تحقیق مارکس مبهم بود تحقیق پیکتی حیرت‌آور است و جایی که پیش‌بینی مارکس فرو ریختن سرمایه‌داری و جانشین شدن آن با

1. Oliver Kamm

2. The Times

3. Robert Solow

4. The New Public



پرولتاریای آرمانشهر بود، پیکتی آینده را در کاهش رشد و تفاوت‌های عصر گیلدن<sup>۱</sup> می‌بیند که در آن افراد ثروتمند سهم بالایی را از درآمد و ثروت کل دنیا در اختیار دارند ... کتاب سرمایه در قرن بیست‌ویکم پیکتی یک تئوری فکری است، برتری تاریخ اقتصادی بر تئوری و مدل‌سازی ریاضی است که سال‌های اخیر در اقتصاد، جریان غالب شده است. پیکتی با دلایل متقن نشان می‌دهد که غلبه سرمایه انسانی بر سرمایه مالی اجتناب‌ناپذیر نیست و در ذات پویایی‌های سرمایه‌داری یک تمایل طبیعی و ناپایدار به نابرابری در درآمد، ثروت و فرصت وجود دارد (استیون پیرلستین،<sup>۲</sup> واشنگتن‌پست).<sup>۳</sup>

- به‌عنوان یک فکر و نتیجه سنت تاریخی تحلیلی توکوویل،<sup>۴</sup> توماس پیکتی یک پیامی ساده بدین مضمون ارائه کرده است:

اگر ما کاری نکنیم، نابرابری بدتر هم خواهد شد و به‌تدریج نهادهای دموکراتیک را به سخره خواهد گرفت. با تمرکز بیشتر و بیشتر ثروت، مسابقه کشورها در کاهش مالیات بر سرمایه و فضا سازی برای کارآفرینی رقابتی به‌عنوان منبع ثروت نخبه جدید پاتریمونال همان‌قدر اجتناب‌ناپذیر خواهد بود که توکوویل درباره اجتناب‌ناپذیری برابری دموکراتیک تحلیل کرده است. این پیش‌بینی بر پایه حدس و گمان نیست، بلکه بر پایه حقایق استوار شده است که از طریق تحقیقات دقیق حاصل شده‌اند... نسبت ثروت خصوصی به درآمد ملی به‌گونه‌ای افزایش یافته که در سال‌های بعد از ۱۹۲۹ چنین تجربه‌ای وجود نداشته است و این نسبت به سال‌های قبل از ۱۹۲۹ رسیده است. پیکتی به درستی نسبت به ارائه پاسخ فوری خوشبینانه است و تأثیر ثروت بر سیاست‌های دموکراتیک و از وجود موانع نیرومند تفکر ما درباره شایستگی و پاداش خبر می‌دهد.

شاید این کتاب با شکوه و معضلاتی که پیکتی آنها را نشان داده است در آینده بیشتر مورد توجه واقع شوند و عقلایی کردن مزایای انحصاری در دستور کار قرار گیرد تا تسلط این مزایا کاهش یابد. همانند توکوویل، کتاب تصویر جدیدی از خودمان ارائه کرده است. الان زمانی است که ما باید مقاومت کنیم و نه اینکه به این وضعیت خوشامد بگوییم (هکر و پیرسون،<sup>۵</sup> آمریکن پراسپکت).<sup>۶</sup>

- کتاب پیکتی انقلابی به‌پا کرده است. این کتاب مأموریت‌های علم اقتصاد را بازنویسی کرده است و ادعا کرده است که رشته علمی مدنظر او یک فرا علم از رفتار انسان با سیاستگذاری عمومی است. پیکتی می‌خواهد که حوزه‌اش را به آنچه که در قرن نوزدهم به‌عنوان اقتصاد سیاسی

---

1. Gilden

2. Steven Pearlstein

3. The Washington Post

4. Tocqueville

5. Jacob S. Hacker and Paul Pierson

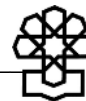
6. The American Prospect

نامیده می‌شد بازگرداند. حوزه‌ای درباره قدرت، عدالت و همچنین - اما نه به‌عنوان اولین - درباره ثروت ... پیکتی عقل متعارف دیرینه که توسط اقتصاددانان نوبلیست مانند فریدریش هایک<sup>۱</sup> و میلتون فریدمن<sup>۲</sup> حمایت می‌شد و برخی از ویژگی‌های کمتر جدلی مانند اینکه سرمایه‌داری بهترین دوست دموکراسی است را به چالش کشیده است در این کتاب نشان داده شده است که نابرابری در جهان و به‌گونه‌ای رادیکال در حال افزایش بوده و - حداقل در آمریکا - اقتصاد شدیداً دچار اختلال شده است که در نتیجه آن، آنچه که در بخش بالایی جامعه در حال اتفاق افتادن است به صورتی منصفانه می‌تواند به‌عنوان غارت طبقه‌ای در نظر گرفته شود.

همچنین او دلایل به نسبت منصفانه‌ای ارائه می‌دهد که بگوید سرمایه‌داری مدرن - که اقتصاد در اواسط قرن بیستم تا حدودی باز و انسانی بود - چه ویژگی‌هایی دارد... خواندن این کتاب مانند صحبت کردن درباره شخص باهوشی است که می‌داند شما باهوش هستید و همچنین می‌داند که شما اقتصاددان نیستید. ما دور یک داستان و روایت ۶۰ ساله تنیده شده‌ایم: اقتصاددانان جریان غالب علم اقتصاد در ۶۰ سال اخیر، یک داستان عامیانه از خود راضی‌کننده‌ای را ارائه کرده‌اند و آن را از طریق ریاضیات، رضایتمند جلوه داده‌اند. این داستان چنین بوده است که بجز موارد مشهود شکست بازار، در سایر موارد اقتصاد در بهترین شرایط بوده است. آنچه را که شما به‌دست می‌آورید باید همانی باشد که شما در آن مشارکت داشته‌اید وگرنه بازار برای بازگرداندن کارایی وارد عمل خواهد شد... پیکتی نشان می‌دهد که این داستان‌ها پوشش و حجابی بر مسائل فوری‌تر و التهاب‌آورتر بوده است: سرمایه‌داری، نابرابری شتابان تولید می‌کند که سیاست و فرهنگ را فاسد می‌کند و جامعه را به دو گروه «ممتاز رانت‌جو» و «سایرین» تقسیم می‌کند و افراد باید در یکی از این دو گروه قرار گیرند یا باید جزء گروه ثروتمندان باشند یا جزء سایر افراد جامعه که کارهای ضروری انسانی ازجمله تدریس و پرستاری را انجام می‌دهند. تصویری که پیکتی از چند قرن ثروت و درآمد ارائه داده است روایت‌های خودستایانه اقتصاددانان را محو کرده است. حتی دوره رشدی که در اواسط قرن بیستم تجربه شد و عواید آن به اشتراک گذاشته شد عواقب بعدی رکود و جنگ بود. همچنین آن زمان اوج قدرت نیروی کار سازماندهی شده در اروپا و آمریکا بود. این قدرت نیز نتیجه چندین دهه تلاش برای سازماندهی بود و نه اینکه نتیجه دوره‌ای خونین یا زندگی تحت لوای سوسیال دموکراسی باشد. نقدهای زیادی درباره بنیان‌ها وجود داشت اما تقاضاهایی از کارگران و چپ سازماندهی شده در راستای شکل‌دهی جهان انسانی‌تر و با دستمزد بالاتر و مهار سرمایه

1. Hayek

2. Friedman



وجود داشت و این امر برای مبارزه با نابرابری آموزه‌ای برای ما فراهم می‌کند.

پیکنی نشان داده است که ادعاهای اخلاقی جذاب سرمایه‌داری به این مضمون که هرکس وضعیتش بهتر خواهد شد، اگر آزادی‌هایشان محترم شمرده شود، مستحق احترام کمتری هستند و در شرایط کنونی که بازارهای دنیا در مقایسه با بازارهای مختلط اواسط قرن بیستم کشورهای آتلانتیک شمالی، بازارهای خالص‌تری هستند این امر صادق است. ما همچنان اقتصادی انسانی را جستجو می‌کنیم که در آن مزایای متقابل واقعی بوده و کمک متقابل ممکن است (پوردی)<sup>۱</sup>، لس‌آنجلس ریویو بوک)<sup>۲</sup>.

- این کتاب جذاب و مهم، یقیناً مؤثرترین تحلیل اقتصادی دهه‌های اخیر است. بسیاری از بحث‌های نابرابری در سال‌های اخیر نتیجه کارهای توماس پیکنی و همکاران او است... این کتاب درس‌های مهمی برای اقتصاددانان دارد و یادآور (شاید ناخوشایند) آن است که چیزهایی که باید اندازه‌گیری شوند انتخاب‌های سیاسی هستند.

این کتاب اقتصاددانان را در مقابل اینکه دهه‌های اخیر به‌عنوان دهه‌ای ثبات و تعادل ملاحظه شوند محتاط می‌کند (اندرو برگ)<sup>۳</sup>، فاینانس و توسعه)<sup>۴</sup>.

- بخش عمده‌ای از کتاب ۷۰۰ صفحه‌ای می‌خواهد این موضوع را نشان دهد که سرمایه‌داری قرن بیست‌ویکم، در یک مسیر یک‌طرفه به سمت نابرابری حرکت می‌کند، مگر اینکه ما کاری انجام دهیم. اگر حق با پیکنی باشد، کاربردهای سیاستی زیادی وجود دارند و زیبایی کتاب آن در سادگی طرح مسئله است. عبارت‌ها و اصطلاحات کتاب کاملاً ساده هستند، از طریق انبوهی از داده‌های تاریخی، پیکنی داستان سرمایه‌داری را به یک روایت واضح تقلیل داده است. برای اینکه نظر و تحلیل او را رد کنید باید فروض آن را رد کنید. آیا پیکنی، کارل مارکس جدید است؟ هرکسی که مارکس را خوانده باشد خواهد دانست که او مارکس جدید نیست. پیکنی به‌صورت دقیق یک بمب عمل نکرده درون اقتصاد کلاسیک (به‌عنوان جریان غالب علم اقتصاد) کار گذاشته است. قدرت کار پیکنی آن است که او قرائت چپ از جهانی شدن را به چالش کشیده است. این قرائت اعتقاد دارد که مهارت نیروی کاری که با توزیع مجدد ملایم ترکیب شده است عدالت اجتماعی را ارتقا خواهد داد. پیکنی نشان داده است که این موضوع درست نیست. کل آنچه که سوسیال دمکراسی و لیبرالیسم با سیاست‌های کنونی خود می‌توانند تولید کنند قایق بادبانی الیگارش‌ی است که برای همیشه وجود خواهد داشت.

1. Jedediah Purdy

2. The Los Angeles Review of Books

3. Andrew Berg

4. Finance & Development

سرمایه پیکتی برخلاف مارکس راه‌حل‌های ممکن نیز در درون سرمایه‌داری ارائه می‌دهد (پل ماسون،<sup>۱</sup> گاردین).<sup>۲</sup>

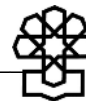
- در قرن نوزدهم، سانسورچی‌های تزار، کتاب آزادی<sup>۳</sup> استوارت میل<sup>۴</sup> را ممنوع کردند، درحالی ولی کتاب سرمایه کارل مارکس ممنوع نشد. پیام استوارت میل کاملاً شفاف بود و به همین دلیل تهدید سریع و آشکاری علیه حکومت بود. نثر مارکس ثقیل و درهم پیچیده بود و علم اقتصاد او به همراه پسماندهای او از علاقه‌اش به هگل دور ریخته شد.

توماس پیکتی، در عنوان کتاب خود از کارل مارکس، اما استدلال‌هایش را از استوارت میل عاریه گرفته است و به همین دلیل بیشترین فروش را در ایالات متحده داشته است. برخلاف تلاش اقتصاددانان محافظه‌کار آمریکا برای متقاعد کردن خوانندگان در این مورد که کسی که درباره نابرابری درآمد و ثروت سؤال کند باید مارکسیست باشد، پیکتی مارکسیست نیست. کار اقتصادی پیکتی از داده‌های استخراج شده حاصل شده، درحالی که مارکس با کمبود داده مواجه بود و مارکس به دلیل کمبود اطلاعات با استفاده از نمونه‌های استثنایی اندک در دسترس از صنایع سرمایه‌بر تئوری خود را تعمیم داد... یافته‌های کتاب واقعاً فوق‌العاده هستند (ریان،<sup>۵</sup> لیترا ریویو).<sup>۶</sup>

- از طریق پیگیری تاریخ و الگوی نابرابری اقتصادی تعدادی از کشورها از قرن هجدهم تاکنون، تحلیل کردن دلایل آنها و ارزیابی برخی از سیاست‌ها، پیکتی تحقیقات خود درباره نابرابری را در کتاب سرمایه در قرن بیست و یکم جمع‌آوری کرده است، کتاب تقریباً ۷۰۰ صفحه‌ای که مجموعه اطلاعات جمع شده را دربر دارد یک کتاب بزرگ در دنیای معاصر است. کتابی که مبهم نیست، حوزه‌های زیادی را دربر می‌گیرد، در علم اقتصاد ریشه دارد اما از حوزه‌های مرتبط مانند تاریخ و جامعه‌شناسی نیز کمک گرفته شده است. کار پیکتی شباهت چندان زیادی به کار اقتصاددانان سیاسی اعصار پیشین مانند آدام اسمیت، دیوید ریکاردو، کارل مارکس و جان مینارد کینز ندارد. آنچه که درباره این کتاب هیجان‌انگیز است آن است که به‌خاطر پیشرفت تکنولوژی، داده‌های زیادی از کشورها در اختیار داشته که باعث شده تحلیل‌های دقیق و سازگارتری نسبت به آنها داشته باشد. در نتیجه، تحلیل او بسیار گسترده‌تر از اقتصاددانان سیاسی پیشین بوده و متقاعدکننده‌تر نیز هست. .... سرمایه در قرن بیست و یکم کتاب خواندنی جذاب و سازگار است که موضوعات گوناگونی را دربر می‌گیرد: ثروت به ارث رسیده از نسل‌های قبل در اقتصادهای مدرن

---

1. Paul Mason  
2. The Guardian  
3. Liberty  
4. John S. Mill  
5. Alan Ryan  
6. Literary Review



امروزی، تشکیک درباره تئوری اقتصادی که دستمزد کارگر برابر با بهره‌وری نهایی است و بررسی توجیهات مبتنی بر شایسته‌سالاری درباره کار از جمله آنهاست. قوت اصلی کتاب آن است که پیکتی توانسته است یک تصویر بزرگ از موضوع ارائه دهد. بینش‌های دقیق و اصیل مستند شده او نسبت به عمق ساختار سرمایه‌داری به ما نشان می‌دهد که چگونه پویایی‌های انباشت سرمایه در طی سه قرن گذشته عمل کرده‌اند و چگونه ما در قرن پیش‌رو توسعه خواهیم یافت. نابرابری قرن بیست‌ویکم آمریکا حتی ترسناک‌تر و پیچیده‌تر از آن چیزی است که در قرن گذشته تجربه شده است. اما همان‌طور که پیکتی به ما یادآوری کرده است راه حل مسئله نابرابری راه حل سیاسی است. آمریکایی‌ها باید این راه حل‌ها را به کار گیرند نه تنها اینکه فقط باید امور درست را انجام دهیم بلکه باید با سنت‌های عمیق و ایده‌های گرانمایه خود زندگی کنیم (کاتلین گیر،<sup>۱</sup> واشنگتن مانثلی).<sup>۲</sup>

#### ۷. مقدمه‌ای بر بررسی روابط پیکتی در اقتصاد ایران

مطالعات مرتبط با محاسبه سری زمانی نرخ بازگشت سرمایه در اقتصاد ایران محدود است. باستانزاد (۱۳۷۶)، نرخ بازدهی سرمایه برای اقتصاد ایران از ۱۳۳۸ تا ۱۳۷۴ را محاسبه کرده است. آن‌گونه که وی به درستی می‌نویسد، برای محاسبه نرخ بازگشت سرمایه، به دلیل فقدان وجود یک بازار سرمایه رسمی در جمهوری اسلامی ایران، باید با استفاده از روابط جبری این متغیر را تخمین زد.<sup>۳</sup> نرخ بازگشت سرمایه در این تحقیق از نزدیک ۱ تا حدود ۵/۵ به صورت صعودی در نوسان بوده است. بازسازی غیردقیق همین روابط برای سال‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۸ نیز حدود ۱ تا ۲/۵ درصد افزایش در ارقام فوق در برخی سال‌ها را نشان می‌دهد. صرف‌نظر از اینکه نرخ بازگشت سرمایه در این تحقیق با مفهوم مورد نظر پیکتی از بازگشت سرمایه (شامل سود، سود سهام و اوراق قرضه، انواع اجاره از اجاره مستغلات تا ماشین‌آلات و بهره وام) همپوشانی کامل ندارد، اما اگر همین را مبنا قرار دهیم و با سری نرخ رشد در اقتصاد ایران مقایسه کنیم، ملاحظه می‌شود که رابطه نابرابری پیکتی در اقتصاد ایران، براساس این تعریف از نرخ بازگشت سرمایه، در همه سال‌های مورد بررسی تطابق نداشته است.

1. Kathleen Geier

2. The Washington Monthly

۳. برای تخمین این متغیر، وی براساس شواهد تاریخی، حداکثر مقدار سرمایه مستقل در نرخ بهره صفر را معادل یک سوم ظرفیت تولیدی هر بخش می‌گیرد. سپس تفاضل آن نسبت به سرمایه‌گذاری واقعی را معادل حاصلضرب نرخ بازگشت سرمایه در پارامتر شیب قرار می‌دهد و در نهایت مشتق لگاریتم این رابطه، نرخ تغییرات تفاضل سرمایه‌گذاری مستقل با سرمایه‌گذاری واقعی، معادل نرخ تغییرات شاخص بازدهی سرمایه به دست می‌آید.

نتیجه آنکه برای بررسی رابطه پیکتی در اقتصاد ایران، ابتدا باید داده‌های مورد نظر وی در این اقتصاد، آن‌گونه که قابلیت تطابق با تعریف وی از سرمایه و بازگشت آن را داشته باشد، کاملاً در دسترس باشد، تا بتوان در مورد صحت و سقم آن قضاوت کرد.

در حوزه درآمدها، داده‌های طرح درآمد و هزینه خانوار مرکز آمار مهمترین داده قابل اعتنا در این زمینه است که از سال ۱۳۶۳ در دسترس است. علاوه بر این، طرح بودجه خانوار خانوارهای شهری بانک مرکزی نیز قابل توجه است که قدمت آن به سال ۱۳۱۴ می‌رسد.

محاسبه سهم دهک دهم هزینه از کل هزینه‌ها برای اقتصاد ایران از طریق داده‌های بودجه خانوار در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که سهم دهک دهم در مناطق شهری و روستایی در سال‌های مختلف نزدیک به ۳۰ درصد بوده است، اما باید این نکته مهم را در نظر گرفت که تحلیل‌های دقیق در زمینه مربوط به این تحقیق و بررسی ریشه‌های ایجادکننده نابرابری در درآمد، نه از روی داده‌های بودجه خانوار، که از روی داده‌های مالیاتی قابل انجام است. چنین سری‌های زمانی برای اقتصاد ایران در حال حاضر در دسترس نیست.

برای بررسی روابط پیکتی در ایران، و به‌ویژه داده‌های مرتبط با نرخ بازگشت سرمایه، داده‌هایی فراتر از آنچه که در طرح‌های مذکور جمع‌آوری می‌شود، از جمله داده‌های مالیاتی دقیق با فرض جامع بودن پایه‌های مالیاتی مورد نیاز است. به‌طور خلاصه، داده‌های فعلی بیش از آنکه در مورد دلایل ایجاد نابرابری صحبت کنند، در مورد وضعیت نابرابری، اطلاعات می‌دهند.

همچنین، بررسی رابطه نابرابری، اصول اول و دوم سرمایه‌داری در ایران به تحقیق مستقل نیاز دارد، اما مبتنی بر داده‌های در دسترس و تحلیل‌های داده - ستانده، سهم سرمایه از تولید ملی، حدود ۷۰ درصد و سهم نیروی کار از تولید ملی، ۳۰ درصد است. در نتیجه، در ایران نیز، ثروت یکی از ریشه‌های اصلی نابرابری خواهد بود.

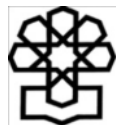
در ویرایش دوم این گزارش که در آینده منتشر خواهد شد، دیدگاه اقتصاددانان کشور در مورد این روابط و اقتصاد ایران درج خواهد شد.

### منابع و مآخذ

۱. باستانزاد، حسین. محاسبه موجودی سرمایه و نرخ بازدهی آن در ایران طی دوره ۱۳۲۸-۱۳۷۴، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، مهر و آبان‌ماه ۱۳۷۶ - ش ۱، ۲۱ و ۱۲۲، ۱۳۷۶.
2. Alvaredo, F and Piketty, T. (2014) Measuring Top Incomes and Inequality in the Middle East: Data Limitations and Illustration with the Case of Egypt, Working Paper 832, Economic Research Forum (Giza, Egypt). Retrieved, 16 May, 2014. (<http://www.erf.org/CMS/uploads/pdf/832.pdf> )



3. Branko Milanovic (October 2013). The Return of "Patrimonial Capitalism": Review of Thomas Piketty's "Capital in the 21<sup>st</sup> Century", Munich Personal RePEc Archive. Retrieved May 21, ([http://mpira.ub.uni-muenchen.de/52384/1/MPRA\\_paper\\_52384.pdf](http://mpira.ub.uni-muenchen.de/52384/1/MPRA_paper_52384.pdf))
4. Chris Giles (23 May, 2014). Thomas Piketty's Exhaustive Inequality Data Turn out to be Flawed. Financial Times. Retrieved, 29 May, 2014. (<http://www.ft.com/intl/cms/s/0/c9ce1a54-e281-11e3-89fd-00144feabdc0.html>)
5. Doward, Jamie (24 May, 2014). "Thomas Piketty's Economic Data 'Came out of Thin Air'". The Guardian. Retrieved, May 29, 2014. (<http://www.theguardian.com/business/2014/may/24/thomas-piketty-economics-data-errors>)
6. George Cooper (May 15, 2014) The Magical Mathematics of Mr Piketty, Retrieved, 12 June, 2014. (<http://georgecooper.org/2014/04/29/does-pikettrys-r-g-hold-in-a-low-growth-world/>)
7. Homburg, S. (2014): Critical Remarks on Piketty's 'Capital in the Twenty-first Century', Discussion Paper No. 530, Institute of Public Economics, Leibniz University of Hannover, Germany. Retrieved, 6 June, 2014. ([http://diskussionspapiere.wiwi.uni-hannover.de/pdf\\_bib/dp-530.pdf](http://diskussionspapiere.wiwi.uni-hannover.de/pdf_bib/dp-530.pdf))
8. Mark Gongloff (23 May, 2014). Thomas Piketty's Inequality Data Contains 'Unexplained' Errors: FT. The Huffington Post. Retrieved 10 June, 2014. ([http://www.huffingtonpost.com/2014/05/23/piketty-data-flaw\\_n\\_5380947.html](http://www.huffingtonpost.com/2014/05/23/piketty-data-flaw_n_5380947.html))
9. Per Krusell & Tony Smith (1 June, 2014), Is Piketty's 'Second Law of Capitalism' fundamental? , Retrieved, 7 June, 2014. (<http://www.voxeu.org/article/piketty-s-second-law-capitalism-vs-standard-macro-theory>)
10. Piketty, T. (2014) Capital in the Twenty-first Century. Translated by Arthur Goldhammer , Harvard University Press
11. Ray, D. (2014), Nit-Piketty A Comment on Thomas Piketty's Capital in the Twenty First Century, Retrieved, 2 June, 2014. ([www.econ.nyu.edu/user/debraj/Papers/Piketty.pdf](http://www.econ.nyu.edu/user/debraj/Papers/Piketty.pdf))
12. Will Hutton (12 April, 2014). Capitalism Simply isn't Working and Here are the Reasons why. The Guardian. Retrieved, 19 June, 2014. (<http://www.theguardian.com/commentisfree/2014/apr/12/capitalism-isnt-working-thomas-piketty>)



مرکز پژوهش‌ها  
مجلس شورای اسلامی

شماره مسلسل: ۱۳۸۰۴

شناسنامه گزارش

عنوان گزارش: خلاصه و نقد «سرمایه در قرن بیست و یکم» توماس پیکتی

نام دفتر: مطالعات برنامه و بودجه

تهیه و تدوین‌کنندگان: توحید آتش‌بار، رضا زمانی

ناظر علمی: محمد قاسمی

متقاضی: معاونت پژوهش‌های اقتصادی

ویراستار تخصصی: —

ویراستار ادبی: —



واژه‌های کلیدی: —

تاریخ انتشار: ۱۳۹۳/۵/۱